مجموعه منشآت میرزا مهدی استرآبادی

مجموعه منشآت میرزا مهدی استرآبادی

۱۱۵۶۰

بازدید شد
۱۳۸۴

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

کتاب مجموعه منشآت میرزا مهدی استرآبادی

مؤلف

۱۱۵۶۰

بیده در حضور یافت
جیب شمار خاموشی جواب لب بر
بده و صورتیکه رای دقیقه شناس وعطا
تحریر را بایس نداشته ضوابط تحریر را ارکان علم
یکی انگاشته اد هم قلم را در میدان نامه
رخصت رگ تازی هدهند و این نوع مراسلات
فضایح نیات سلا نام کله طراز رسند شهب قلم
ملاعث رقم رستم را لنگ در عرصه بیان فصاحت
بیان را این مخالف شعار تنگ میت چنانچه
در همین عرصه سمند رنگ خامه سبک عنان
ن خشه هیرانه در عرصه بیجر طرازی فصاحت
نه از راه سبت رادهم قلم عجز و قصوری در الف
بیان را

بیان را مانع و محذوری شد بلکه اندکی پیش که قلم
غم حیرت رسیدم ه دل ارزده شور درین نسخه بسیار
با من نشات ز معفات لجناب مقدس
الالقاب نفایس و کمالات انتساب میرزا محمد مهدی
استرآبادی ابن محمد نصیر حسب الفرمان رفیع مکان
مخدوم اه ... این مرحوم مغفور رحمت مکان
حاجی محمد علی دکتر نفیق حاجی علی اکبر رنجه نوشته شد
بخط حقیر فقیر تراب اقدام سادات میرزا ابوتراب
خلف مرحمت پناه سلاله السادات میرزا زین العابدین
ممسند تا اینکه هر گاه از برادران دینی
بتوسط این نسخه مطالعه فرمایند خطا و ...
چنانچه واقع شده باشد ...

...ای مشابه به ورنگ...
...ازشهد و موش مذاق شاعر...
...فهم او شکر کام معارف شیرین وارخط معانی
با تکها ی قرین که به نور الفاظش حلاوت بخش کام دل
ذهن سخن سنجش بهجت افزای خاطر اخلاص منزل شده
او از الیف عبارتش نوای مولف و نغمه نفس انسار
دستگاه مخالف بود که نگارش ظهر بسوی سخنان
خاص او را تعبیر فقیر سلاقه او دله زبان خامه به بیان
عیب جو گشاده بعد اکر شهپ خامه آن نخرام
در عرصه کله کذاری سرکش و حواس اخلاص اساس
زبان شورش بر واضح است و اقدام بمعنی از رط
یکتایی بتمهید مقدمه بیکتایی رشته مبانی خصوصیت
از لوازم

از لوازم فرا کمی از مزیات دیگر است در حال آنکه
بجلال قدر حضرت ذو الجلال در تضییق وقت و تعهد ترفیع
انتفع واقع شده و الا از صفحه خیال آن لاالان مولائی
جا به سبب صحبت مولانات را باختن نهد انکاری
نموده و بسیده تعریف نگارش شده مبانی حمد داری
باشد بخصوص نگارش بعض فقرات که شان ایشان
بالاتری مزاج تحریر اشراح را غیر موافق آنچه مکتب قلم را
در عرض جواب شده تا روز ایشان قلم مطامع رجال
بر خاطر آغاز فرمحه رضی تا به اسباب کاری خانه سواد
پیمان انتحال را مرجع عبارات خشونت خامه
و دیده مرقوم مخصوص بعد دو خامش در حواله
محض مستلم داشته...

...ده دو من او نبیند...
...باشد مراتب و صدق و...
...انسانی مردخورصد را ایشان به طار و جا
با مکنسکان به جسد الله در جستجا قادر تواتر حسا
چون کار خراس سنبه رشته سر کوانند و سراسر
بیدار حرف منشه اظهار نمایند و با نجوان حجب
و لیکن از وجود صهبار خودی گردیده اند از زبان قواعد
نیت و دو رسخ و زر جوهری ساغر هوش بر تنه
بیخودی رسیده اند زبان بکشایند و الا لحضرت
و قواعد مزاج در شریعت مولانات مباح و بدانکه
و کنار روند طریقه انقیاد ارباب فلاح است نهایت
محض اکر ارند قول با ذوق نگویند اسرار عشق و مستی
تانخر

تحریر شد و از عین جوهری غفلت شهره باشان برور
مصادف زبان اطراف گشوده تعدد شهره لود ان
مخدوم شحون نجم تحریر و تقید تقیید تحریر مباشد الحال در
مربع نشینی مخصر نیان خود امجد علیف و بدم برد
اظهار شور شغم چراغ تحکمی ایشان که اند محض عرب بروش
ایشان در جواب راز تکاشوی شب چراه خاموشی
ایشان را باعث تیز زبانی و سلوک علاوه آن رانظ
نخواسته فقره تبیح عدا رشت و الا اجر
تیره فضل است دم فرو بستن بوقت گفتن کنفس تو
از تو شی نهایت از آنجا و میخواهد و متواضع در آرزه
گشته یکتایی را منقطع و تقریر سخن
تمنی را مرتفع سازد جنانه

...دان حمیده صفات ملکی
...شل روشنی چراغ در برافتاب او
...نحه بذکر حبارت بعرض مینماید شخص سبب
درین بلا رضا بقضای الهی داده و چون دران صبر بر جگر نهاد
موجب ثواب جزیل و اجر جمیل است چنانچه کلام ملک علام
نیز معنی شاهر صادق است و در شرف تبشیر الذین اذا اصابتهم
مصیبة قالوا انا لله وانا الیه راجعون و احادیث و اخبار
بسیار از رسول مختار صلعم دال بر این مطلب موافق
از جمله جناب نبوی و حضرت رسالت پناه مصطفوی صلی الله
علیه وآله از حسن صبر نصف الصبر نصف الایمان وکلام معجز
بیانات صدرنشین مسند خلافت و خورشید آسمان اشرف
ور سپهر جاه مظهر جلال و جمال یعنی امیر مؤمنان بر آن دال
حقیقت

...ازم حیات ...
...آفتاب عنایت ...
...نسیه اخته در روز افزون رسانده و باغبان قدرت از
استان گلشن وجود شکفته و رسیده باد اجل باد شکافته
در محیط گلشن جهان فردی از فرزند آن سان ساغر
گشیده و عاقبت زهر جانگزای کل نفس ذائقة الموت
نچشیده و گلشن آن روزگار تازه که از رخسار لاله
نهاد ندمیده و بالاخره نسیم خزان کف بران فرو ریده
گردون و کهن نهاد کند که خاک از ... بیخ با ...
... بس که به موسم بهاران در باغ از خاک ...
و فرو ریخت که تا در این ... حسرت ...
اقران در ... و بار دو صد باغ مرکو و تازه
...

در حقیقت حال ملکه نفس بر صدق مقالات در ... ابیه
... غرا ... الله ... درجه ... الدرجه
کما بین نجوم الارض الا عرش امید ... عفو و غفران
مغفور ... بر نور و ... طاهرین محشور و عقبات
سال ... محجوب ... و ... مطلب شباب
... که ... نوراد ... ابنه این ... و ... او
... دست ... شاهانه هرگز ... جلادت ... بره
احوال ... گردش ... ربکفا رحیم ... جند
... مختصان ... ساغر ...
... فلان ... شهید ...
... گشته قلم ...
... متهم ... باغ ...

نهال [illegible] و سرو ... مرحوم مغفور ... جلوه ... القبه
... گلشن ... زینت گلشن ... و ... نچه
و ... و ... بایها النفس المطمئنة ارجعی
... مرضیه ... گفته و دل بجان ... تعقیب
فراق ... جهان ... از علائق دنیا ... آتش غم
والم ... بر افروخته و به ... حسرت دل ...
... فریاد ... گردون ... نهانه
... فغان ... گردش ... و جوش ...
و فغان بر آسمان رفت ...
... از ... و ... باد ...
... لیکن ... روزگار ...
... کرچه ... وانعه ...

نید و بعضی اوقات بیاد یار
هم قدم لطف و عنایت کنایند از اله
دراین طرف روزگار باشد

از محبت دایم در ساحت باشند تا کار روش برقرار
باشند یکباره ز خاطر فراموش شدیم از یاد تو
رفتیم یاد تباشند بعرض میرساند رقیمه کریمه
سامی و نمیقه اشفاق رسانه کرامی در اندرون کلبه احزان
و زحمت کشیدن قلبی داده شفقت ظاهری و روشن زبان
سرافرازی این نکشیده سر کوان غزاریات شده بغیر
درنامیکه جمیع حالات احوال اساس دراندرون جهت
اهندام بیان محبت و خاطر محبوب و خاطر در
سبب انتظار طبع شریف ارزانی مودت کبود رسید
ارخوال

ازخوان این در شعر محبت مزاج مرفه و کمال بهجت نشاط
در نهایت مسرت و انبساط حاصل گردید لیکن از غفلت
ترک اشنائی و جهت فوری میراحد می تواند در من
موجب ازاندیت پاسخ ظاهر شد فاترسید الحق بر
نامه مرید و تفکر میشود معلوم هست در ان آتش جانسوز
محبت ان سبب ما بود از التهاب ان تب در روز
شکایت میشوند باهم کدام تقصیر فرو گشته در عهد
وان دوست بار بار روز و شب از استحکام و انتظام
الحکایت مینمودند بروز کدام گناه در رسم
ترک و رسم اشنا جانانه نمودن در راه صد اثر بیار بود
ان گشتن سال زمان این در پی
بحر ازو نشان دیرین

بجلب نیست دیار در
از راه فرش گشت بیداد از زبان گله
نحوه زهر عیب از غفلت رالالان گسل زرمضن
کلمه و نغره انقید تایب نحو و سلد زبان بجهه ان نام
بود با رجع گذار بند و امر تعجیل چنان با لتیر یاد شد
دران در جهان اخر روز بسبب ان ضمیر براه مفارقت
ارند بر حال این بنده محبوب حضرت سوز دل با
باد ایشان لبنه و بر صورت این کلبه بار اورد
همان چشم در پا سابقه نشسته امید وارست در کاهر از
ابر کرم کهر بار ملام زبا خرام نهر امد و آنگاه اصل خلاص
صفحه خاطر و قرین حضرت و نظارت فرخ با علان مسلد
کمالات خیریت لابت تسخیر خاطر مهجور گردیده باشند
نمیداند

نمیداند چه رسید از شکایت تبریزه
کاری ملک خیال کار رستم شعاری جمع گرفتار در طلعه طبله خاک عدم
بر نازک سنگینان و ساده سری میرزد و نان زمان آتش فنا
در نهاد سهر سروان قهر و جهتی می انگیزد و ناز زهر تیغ
و دنیا چون که دیده شربت حیات کمرمات خوانم
تموزیم از زهر دشمنک هلاک می انگیزد و فریاد از زمان
جمع داردن در ساعت ساعت شراره روابط اندرون
نگر عمر را از یکدیگر می ریخو باز بساط جمع دل و حیات شمر
اوشرده یادت زهر دعالمیان آتشی از غبار گرچون
تنک ابهی بر سر حباب در چون سنگ خاره گنج در
از طرف این ز کنندت در آسمان
دوست جور روزگار

سکینه انجمان بستیلا در هم شکسته بو یکبار دنون
در معانی ان زبان با عراف عجز کشوده در معاداوای
این نقصیر الصاف دهانه دان بردهد در طوبیه رنگ
حلیه باز دان خو کفه رسر در عجز از زلا نصحرای
وشان سروده اند چون مخلص لعبت کمال عجز در
یادگی به کفاده کشش اثر احتیاج رسیده اجنحه
اوقات ... نرتیب ان توان کفه دان
معرضه دلبستگی توان در اورد سوحوی شده دانسته
مکان کرای خوب ومعدن اسباب رغوب
ولاز مانی را از حال مخلص استفسار بنماید چنانچه
محبت فزمهه گره دررشته امال خاطر نشته ولایق
ترتیب تواند شد دره بدستیاری ان را الیقدم شوق
توان

توان بمودران صدق تحصیل شوق از ناز دانعام
محبت فرمهه روانه شیراز وانتقال خود فلان فرمایند
داکر محب در شیراز باشد واصل کعبه دولات ...
از استعاقب روانه اصفهان فرمایند ارزش
نوازیهای ملازمان بعد نیت اینست والله تعالی مهمند
... کام خورشید از رفتار خاور باختر در جولان
وجلوه خوش خرام مرادم در سینه سپهر خنجر کشوده
عنان کمیت دولت وسعادت در مضمار اجلال
فرخنده ذات عالیه کرم جولان دیگران ... دگرات
جناب سعادت اکتساب ... زیر ران ... باقی
ملاذان
برادر شریف
... واختر برج ملاحت ...

... محبوبه وشمع محفل طراز انجمن
شمایل ... برانجمن ... افزای مجلس
بخش ... سپهر ... که اکر ... کشته ولوی
فراق ... مرحله وفا ... غلام ...
از ... که از ... حسرت
ایام ... عرض نماید این
محررات ... تحریر وایجاد مجلدات محرر ...
... که ... دل ... نگار
... ابر ... از ...
فیض وصول ... ان ... شوق
ادراک حضور ان ملک ... جهان ... در
... زبان ... خامه ...
بیان

بیان شرح ان ... امکان آید ... نگار
... زبان ...
... ان ... زبان ...
... لطف ...
... حصول ...
...
دینار ... باز ...
...
زلال ... از ...
... مهر ... حدیث ... باشد ...
... نسبت ...

میکشاید خدا را ابواب راه دلربا برساند بهواری صبر تو
دارد دلم خدا برساند ان شاء الله

تعالی تا او هم شب به شب بنزد در مضمار شود لم کوی و شیده
در جولان وجود در خوش خرام مهر عالم فروز رسیده ان
سپهر قوی بنیاد کرم عنان است کمیت سعادت خنک
کرامت ذات سعادت صفات را در زیر کین و جولکه
امانی و آمال همواره در ساحت جهت تمنیات در جولان
باد فراز جولان کری توس دعا شد شهسواری دو صبای دارد در
محنطی در مطلب تعلق این توسن مشکین کاکل خیز رم
خیزران قلم انجین سم از جمله طویله عروس زبان اری
هر میان قسیل کیا دستی دلبری دو دست کام جلوه
پربزلوی معزت خوی در مضمار بویه در این ازدر لطف
[illegible]

از بهار حرم لشکر غموم و انبوه اندوه تلاطم بکار هجوم
دور از زیب ای ناگهی یا غرلو خون غنچه حبیده
خدام رفته زیاد گریان چو دراج نیم در رکف
نالان چو سبوی خالیم در ره باد دوری روی بوسه در
دامن وصالت محکم بود اکنون از زخم هجران بردل
با هلکه صد طوف کوی معید الطاف در ورطه حرمان
در کنار مانده خمی در غم سرو دلجوی در حسرت دیدار
از گریه سفیده دی روشن از زخمی کوکب شالان گود
از جان نامه گشته در گلشن بلبله هر کی وصله
دامن داشتم هزار خار حسرت بر دلم حنید از زبس تعلق
هرباغ نشاط بر کی نیم صد هزار قطره خون دل بر دا
حکایه شبی بکند صد از حسرت و رب ارغنیم ننک
[illegible]

جنبیده ترکتاز میدان جولان گری ادرس عاطفه دیده
تا اهوان حظائر در پیش خط و خالش خفر و عنبر بریان
خیچو نعمانی ارزنک دم ویلش خونین مرکانه تیغش
خاک در کار سنگ خارا نهره هر شکنج دمش از آن
در ره صید دلها کشوده آن بر یزلو دکو بیکر دان پری
پیکر دو بسط منظور نظر رقت ملازمان کعبه محاسن
صوری ان دیده کعبه برزو بعد از تعلیم رز دست اجل
عنان کیران کردیده راه الفت مضای مستعد عنان ادریکات
سفر عدم کشیده در شب ابه علیجاه فلان در حضرت اسطبلات
باشتر عروسی حجیده هم طویله بود سندار رسید پایداری بند
درپی روی باید محکم بسته بود که کوه صبر در جهان
از صرصر خلف صرفه دستم ظریف شانه آن بیچاره حفظ

ریز خون نگریم و روز بی نیرو در زمجب مهجوری از دیده
خون فشان از شب افزون نگریم هر روز غم از غیش
زلفم میسگذرد هر شب غم از مهر افزون میگذرد آن
روز دشمن در دست خوش بود بازار دمی در دست چون میسگذرد
از فیض فضل واهب العطایا امید دارم و از عنایات
خالق بی همتا خشنان درسم و مذاق نمی دیده زهر
جانگزای مفارقت را از حلاوت شربت خوشگوار
مواصلت شیرین دارم جانو نثار سیاعدت را
از اشرار روی دلجوی ما دست قرین تسکین یابد
و مفاتیح لطف و کرم و مقالید احسان و نعم ابواب
وصل و درهای تهاجر باید برو اعوان این گنه
نشین را در فراق دستور این نغمه خانه اشتیاق

رابید صنعت نگاشته صور بدیع الآلای نوخواستان ارم و بهره
عدیم المثال معشوقان شاد کام پیوسته نظر فیض پرور دستهود
دیده سعادت منظر اکبر از چهره بهوازی تا شید دعا و صورت نگاری
هیاکل ثنا شنهود را ردیف بای و مرقوم ضمیر بهار انجلا دار آمیخته
عکس ثنا صور بدیع منظر محبت و مودت است سبد الله
در قطعه سرچهره هر دو منتظر بصورت سیر نگاشته قلم فیض
تاثیر قصیده بهجت پرور شق این حقیر ارادت تخمیر فراز اتحاد رقم
شرف در صحیفه الارتصفات خانه معجز نگار دیر تو
اعجاز کلک سحر کار بر صفحات احوال اخلاص منوال
تافت یک نقش رنگ تو کجا بر دسته انجا که
مصوران چابک دسته در پیش تا سکلک تو بسته
انگشت گزند و هم قلم شکسته طرایق انیقه مختلفان بر دری
وشیوه

وشیوه رفیعه دوست نوازی فقیر آن مینماید اگر داد قات
انیطالقه حمید و خصلت پسندیده را از هر گذشته بعض اوقات
به نگارشات اقلام زیبا خرام و عبارات طراز صور بدیع الفاظ
و تحریر رسائل احوال فرخنده منوال فقیر باشد موجب داری مسرت
خاطر ارادت ذخایر یکرویه باشد عرض شنا آنکه
نامه از جانب بندگان گیتی پناه ظل الله سلطان
روم عالیشان مقرب الحضرت میرزا محمد صادق منشی تحریر
و تسطیر به رقعه ای ارباب خدمت نماید مشعر نورد در حرف
ربسته شوق انهار خدمت سعید مترتب و متوقع
خدمات دیگر با اعلام فرمایند در اینجا والله تعالی تقدیر
بالقوه در انجام آن اقدام رفع با تواند ایام سعادت فرجام
بر وفق مرام دوست بدوام باد

تعریض میرساند در ازمنه قدوم
میمنت لزوم تازه بهار رکلاز محبت و مسرت نحیدن
گلهای نشاط در سرابوستان خاطر شکفتن آغاز نهاد
و بدستیاری زبان قلم سطری از شرح آن از بحر ات
توان کشف و از ثبت رت ظهور یک گوهر از حجاب
بخشان ضمیر روشنی تاثیر شرایط انبساط بدر ... بی
مشقب خامه گوهری از اظهار از قدر ضمیر روشن از تاثیر
شرایط انبساط و مقدار آن توان سفت آن شاء الله
تا حجم تمکن و آلتدبیر از رنگ و بوی آن غنچه شکفته رنگ گلشن
دو دیده احباب از انوار آن شاهزاده حباب آن نور بخش
نسبت عزت روشن و خنده و بهجت از روش بنیاد رنگ
مقرون دور شده و خنده نوش میمنت مشحون باد
دار

داروی خاطرهای خسته و مومیائی
دلهای شکسته مرهم سینههای مجروح روان شمعهای روح
کام بخش محرومان ناکام رافع غمهای ایام هجر
محبت آغاز مسرت انجام و ملاطفه بهجت پرور فرخ
فرجام در زمانی مرغوب و اوانی مطلوب شرف
وصول بخشید و از مطالعه مضامین قدسی نشین
و ملاحظه نکات شیرین و محتوی بر سلامتی ذات
اشفاق صفات فوج فوج مسرت و بهجت
حاصل نهایت امتنان از تمادی ایام فراق و آه از اول
روزگار اشتیاق فریاد از شتداد استفهام جوری
نهاد و از اشتداد زبان تحریر خروش از تمام
محبت مباعدت و نفیر از تالم الام مهاجرت در یغ از

وحدات التفات ولا متفرقه بر صحیفه باشند که انشاء الله تعالی
در تقدیم ابهاج بشر ابط اخلاص نظهور رسانید فلان
چندگاه دست ضعف عایق ارض
و سماوید قدرت لطف الله باقیست و در قلم زر نگار خطوط شعار
مهر صحیفه نگار اوراق نه سپهر است دست معجز نگار رسائل دعا
سحر کار گرامی نگارنده صفحات دولت دستور او رقم عزت
و سعادت به ابراز صحیفه ارزنده قطعات دعای برکت شهود رای
اعجاز پیرای و آورده صحیفه شریفه بر رسیده وصول رسانیده نقاب
قلم معجز رقم در فرد خانه سحر توام گردیده جلا اوری
غرا انتقال پذیرفته بود در زمان مسعود و اوان محمود وصول
و در زیب بخشید چون از الفاظ امید پرور و عبارات خوش
تقریر ان مفهوم بهجت پیرا درک بهجت بر رسید موجب بهجت
بود

بهجت و نشاط و مورث کلک سحر طراز انتظام و ارسال شده
فیض پیرا رسیده الحق خطوط نسخ ریگ رشات عبیر سرشته و مربیان
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
در نگارش جمع بود و صد صحیفه نسیم دلنواز
صد بهاران ز راه و اشکال شیخین بود خط و مرد و ماه

در رحمت و زلال جویبار التفات و عاطفت انجذوم
حمیده خصلت کلف را اختلاف اخلاص اشتیاق را افزون طراوت
و نضارت و گلشن خاطر ارادت نیز خایر در رشک
فزای باغ خیبت تواند ساخت لیکن از انجا که دوران
سپهر خلاف مدعا و گردش ماه و مهر همواره مخالف
رضا در جات باشد در کلیه احضار منجانیده بعزت الله
و جای شریف بسیار بسیار خالی و دل اخلاص منزل
از آلام مفارقت و اسقام مهاجرت در علت شکسته حال
است از تفضلات حضرت رب العزت امید واری
است و سعادت خدمت لازم المسرت با حسن وجهی میسر
گردد باقی در تقدیم رقیمه عالی
و شفقه انیقه متعالی در رسانیدن سعادت افزون بسیار پرداز
اثر

اثر اخلاص کیشان نگاشته کلک سعادت سلک گوهریه
و نگاریده پذیرفته بود در زمان مسعود و اوان محمود
بر نفع گشای حجار شاهد و صحف دور رقم گردیده تعویذ بازوی
عقیدت و ارادت شد و چون از فراسیم مضامین مسرت
قرین شمایم صحت مزاج بهجت امتزاج مشام اخلاص
انتشام رسید و دماغ ارادت لذت بخش معنا بهجت آمیز
نکهت التفات خاطر فیض مظاهر شنید مطالعه ان موجب
شگفتگی دل اخلاص منزل و موجب انبساط خاطر عقیدت نشان
گردید امید از رحمت جلی و شفقت ذاتی آنکه پیوسته
شیوه مرضیه مخلصان پروری را مرعی داشته اگر اوقات
با صدور رقیمه جات اعلان سلامتی ذات مسرت سمات
موجب مزید مسرت انبساط خاطر اخلاص ذخایر بهجت ورزید

بهار وجود عدم قابلیت حفظ نسخه نزول کتاب که بهم
تحفه ارباب نظران از چشم سوان شاء الله از بطمه
از برچه چند
که بر تقصیر قبول خاطر دارد
کو به نه قلان
بحر نکلف نیک نامی تیغ بحلی تا زنی خط و گل
و ملاقطه و تکلف نیک نامی را به نقش بیع نص
معنی سنج
جاجو دیده ار بر لکل بار سلسله نکه ار نامع بهمن زبان
سخاوت چشم
شکل نظر نسل و نکل از راه عین گل جمن که زبان خنده
ریشه دعویدار هر آن سو بود که گل آب
خط جوان سطح ... مطلوب کرد به ... طرح بیع کار چهره
کهکشی از ره ... ار ... ام ... آفرین ... خنده دار
مرت و کمالی عجب ... که بر ... طریق ... مختصار ان بر دری
اقتضای آن منقاید ... کرد ... اصل تحسین ... بیشتر ... نرم

گوهرهای آبدار و لطف است مرواریدی برابر است شرب جان
گذار و روی روشن شد الم عرفی سال مجلس از سعادت و شرف
صوری تحسان ... و شعر از این مخصرات اظهار کرد
نوران منور و بخت شد شدت ... ارفیض ... لازم
المسرت زیاده ران و معاجیح اقبال از اول ... جام
و مقابله ایران مفارقت ... عقده از رشته شرح اند که
از بسیار ان توان گشود و کلف که ور دست نرات
دل اخلاص منزل از غبار مهاجرت یخان ... یعقد
فیض ملازمت ... و برکات توان زدود بجلال الله
و رشته های آمال خاطر ارادت منوال و تقاضای سلطان
مانع الیال ... فیض باب حضور
موفور السرور و بهره از نتایج سحاب مکرمت و رحمت

مراعات ... ارادت ... و اعلان ... تا
سعادت ثابت دار جامع صفات و رجوعات ... بخشش
خاطر ارادت مظاهر سکر دیده باشند چون مطلب ... عرض
اخلاص ... بزداید اطناب رفت
چند که ناظم دار السلطنه سپهر اخضر یعنی مهر انور دیباره طراز
ارائک این وسیع کشور ... مصابیح انجم داخر روی
افروز ... خاور و باختر ... ذات ... اشتمال
نیکی جاه ... دولت و عزت و اقبال و وجه معارم
حضور ... افروز محافل ساعت و سعادت و اجلال باد برادر
بساط ارادت بزم با نظم دعا و نشاط افزای بساط
با انبساط ... سعادت ... و ... ضمیر
اشتداد سطح انوار مصادقت و مولعت و بحر ... بکنار
... باد

دستی خوش آوان ارشاد ... اشعار بر روش ارشش
غیرت لیلی مجنون تا نظم ... از عشق لیلی و شان
اشعار زیبا نگار رشته جمع نظم اوران مجنون ودار
چهره عذار ... معنی سحر کارش چه معنی پرور ان
چون نسبت واثق و مجنون در صحرا نورد که ناموس ... ها
زیبا ... بیزار ... کاری دل از دست ارباب
دانش ... لیلای ... صد هزار ... عناء
اهل نظر را سودا زده زلف و خال و شیدا ... زلال
منهج ... اقلام زیبا ... ابواب ... شیر ...
فصاحت ... که ... خانه ... از اینه
خاطرها ... اظهار ... چون ... صورت
گرفتن این نقش بدیع تحریر کتاب لیلی مجنون ... صورت
بد

جانب اینجانب در این صورت ... را اشعار رود درا
و قرار دیار ... از اضطراب حالت و انقلاب احوال

وصف ... رضا ... [illegible]

تغافل ... حضرت ... [illegible]

... [illegible]

تحسین ... سلطنت ... التفات طراز
و نتیجه ... لازم الاحترام ... [illegible]
محبت اخلاص ... [illegible]
و سرافرازی ... [illegible]
خوشی ... [illegible]
و محبوب القلوب گرامی ... مطلب شد اظهار ... [illegible]

وازدقه

و از ملاقه ... که ... رقعه ... [illegible]

محنت انجام غم آغاز که در این اوان کدورت ... [illegible]
مسموع ضمیر الم تخمیر ... شرح ... خاطر ... [illegible]
از ... سوگواری ... شراب ... [illegible]
و چه غرض ... دل ... از جام مصیبت
... کدورت کشیده ... خاطر عاطر
... کدورت ... الم ... [illegible]
چون جمیع موجودات ... ذائقة الموت
شراب ... [illegible]
کل شیء یرجع الی اصله ... [illegible]
باید ... صبوری ... حمیده ... [illegible]
شعار خاطر سوگوار ... حصول ... [illegible]

حضرت رب مجید سازند و بعوض خاطر سوگواری
و تعزیت داری شکرگذاری حضرت باری ... [illegible]
ثواب ... موجب ... در آن مرحوم ناکام خواهد بود
و چون قلم ... از شرح صعوبت این غم
و غم ... ببرد و باید تصدیع نگردید
چون نور العین ... در ارتسام حضور ... خواهشمند
... مجنون ... زمان
و ضعف حواس ... الان تحریر کتابی کرد
معوق مانده ... از سرکار ابدمدت
... بیان این ... [illegible]
... میرزا محمد صادق منشی ... طبع
پرورش در ارتسام تحریر ... [illegible]

دبهان

دبهان مغز ... از ... قلم بدایع رقم ... [illegible]
طریق ... نظم ... [illegible]

... [illegible]

در ... آفتاب عالمتاب طبع ... [illegible]
در ... [illegible]

دعوت انتساب رابعه آداب بلقیس ملکی خدیجه ورق
آسیه آیین ناموس العالمین زینب زینت بردرقه
ساحت طراز عوض عصمت و عفت پیرای ساحت
عفت باشد بعد از اظهار دعای بر پاینده رای ...
مهر ضیای عالیه می برارد که الحمد لله ... از ان ...
... از فیض ملاقات کثیر البرکات
... ان ... و شرح مراتب مهجوری
... افزون ... خانه ... نامه ... عقده
... اظهار یکی از ... توان ... و بیان ...
مفارقت صوری ... طریق شرح اندکی ...
ان ... قلم ... توان نمود ... داری
از ... حضرت باری ... شرف ...

ذیوبت

ذیوبت با حسن و جمال ... دولت ... صحبت بخش خاطر
عشم ... که از ... و واقعه ...

[illegible]

توان نمود ... چون نور دیدن این ... دشوار
... سرای ... بیا ... کرد ... جار ...
این ... ناکور ... خون ... پایان روزگار
از ملزومات حیات ... سبحانه ... در جناب

از ارشام ارادت و اختصاص که ... هر یک ...
... زینت ... اسلوب
و هر کدام از کلهای ... نیلی ... زیب ... خار
... عقیدت شد ... اشعار ...
جانب ... جواب ... مزاج ... خواهش
ذات ... در تحریر ... و یادآوری مخلصان
اخلاص صفات کاهی رقعه این ارادتمند ...
چه ... الطاف ... ابلغ ... بعضی
... مخلصان ... نیاز ...
نیاز ... ارزنده ...
بحمد الله العزیز ... مراد ...
... کرایند ... فغان

از اتمام

از اتمام این مخلص اخلاص ... و بجز ... شکوار
مجالست ... دیگر در بیان ...
از شدت ... زبان ...
فیض حضور ... دوای ...
... در شدت شدائد ...
... رحمت ... قدیم از خاطر
... اکثر اوقات ...
... صحت بخش ...
و معالج ... نگر ... دیده باشد ...
... عصمت
دعوت ... طهارت و خدارت ...
... جناب طهارت و خدارت ... عصمت

بحمد الله الملک الاکبر و ب ... از ارتباط ... لا وجود
مشتر ولطف معنوی از اختلاط لفظ و معنی افزون تر است
امیدواری از فیض فیض حضرت باری است و مرغوب
نفس و جود ... از کیمیای سعادت ملازمت حضور
باهر النور چون طلای احمر و ذره بمقدار رسم فایح از رو
آفتاب التفات ... از نفایس ضمیر سعادت تخمیر
غیرت ... اندر ... آمال و دست ... خاطر ...
انس از ترشح رشحات ابر مطیر شفقت و رحمت
خاطر دریا مقاطر قرین ... برین و ابر ... سپهر اخضر
گردد ... این سالک مسالک اخلاص و ...
است ... اکثر اوقات ... ضمیر ...
را از مطالع التفات طلوع و ظهور از عین الحیات
احسان

و شمار ... در ... از ... والله العزیز
المنعم و تحقیق ... نقلیدان نقاش و ... نقش ... زینت
در ... که ... این محلات ... دام کمالات شمار ... بعد
محافظت این ... سابقه ... نماید ...
مستور ... تا ... الانجم
و اشرف مصابیح الهدایه مهر افروز زینت المجالس طبقات
سپهر ... مجمع الانوار ... مسعود نوربخش محفل سعادت
و عزت و مفتاح الفلاح ذات فیض ... فاتح ابواب
الجنان مجدت و کرامت ... ابراز ... رات ...
بر باره قانون مخلصان ... افضلیت ... رای
عالم ... اندر ... اتمام ... گوهر ...
معنوی و صوری ... البلاغه ... وقار موسی ...
آثار

رشحات اقلام بلاغت ... جام جان ... تازه و ...
اندازه بخشید و اعلان خدمات ... افزای ضمیر عبودیت
تاثیر گشت که از ذخیره امیدواری ساخته مخلصانه تقدیم آن
و از اعلان خدمات ... بتحیه المتقال
لطف آمای ... ذات بالکمات ... و ...
و ... فصل ... و ... سنه ...
بکرم و ... بعرض ...
... بهار ... ریاض فیاض وجود ...
گلهای رنگین ... غنچه ... غیرت
چمن ... رونق باغ سمن ... نسرین ...
... ارغنون ... مطلوب
... اخلاص ...

گوهر مخزون اسرار و در غرر ... دلپسند ... مطلع انوار
اشراقات الفاظ بی نظیر و جامع المکاتبات ... نقد
عشاق ... نثر ... سر ... و ...
... از ... زیبای ...
... اساس ... شرح ...
... ذات شریف فرخنده صفات ... مطالعه ...
مضمون ... و ملاحظه ... سحر ...
... مخصوص ... مطول احوالات ...
سنت ... مبارک ... رسید ... بهجت
مسرت و بهجت ... صوری ...
و جان ... روح ... الارواح ...
و شوق ... مجلس ...

مخلص جان که او مهر و با منوم حواخذ متوقع بهمایه چنین
مطالع فرو مایه بر نغشتم و از موجب سعظم حق [illegible] از وصول
ان مختشم فرض کهه [illegible] تد ارک ان نکوشم
و چشم از روان حب ان بپوشم و ابروی استغنا
باین کاسد کالا نفروشم چون ز رعن تقصیرات
دادو ریاکت و رسیاس الطاف خالق غیاث بر افلاک
بیش چشم همتم از سمک تا سماک هم وزن [illegible]
و کوهر تابناک بی بها تر از خاشاک بود نظر او در ا
اقبح حفظ شیوه بخیل و امساک است نظر بکاب جوای
خروی در نظر ملازمان بغایت سهل است ان دیده و این
صورت [illegible] از وهن بسند بده هر گاه شد مخلص مخفی
از قبیل ملازمان کسی حواهش با نهایت ناپیر از عرف

ارباب

چون فخی دیدم که کیفیت بسیار مرتب دید و بسیاری از ارباب سیده
و بار بقنای حیاب به دوش جان کشیده و شربت خجلت کوارا بدل در
جوشیده و کام جان زر قیر استوال یاران شیرین گردیده
در او است [illegible] بجای شوق نور دیده نظر باعمطی در ایست
احلاف ملازمان [illegible] زرهای حقیقت بر رقیعه بر ده از دری
شاه معقاکشند ده بقراض صاد از ارباب بخت مهر در تقید
و نهیم و ر انکه و نشتری شتیر مست ار ملازمان خواهشمند
در بقعه جسم اکنها نکر ره شاخته با طها زان بیه حسته مخمور
بو رنطه خجالت انداخته ز ریش نقش شرمنده ساخت
ملازمان خاک بر فرق جهت نحبه و عقد کرم کسیخته و از ری
سخاوت را ریخته و باتش مضایقه جود و زر خاشاک
کرم بر کنجه بود رساه حقه داری کریخته و دست ناجر د تعلقات را

ملازمان او

140

ارباب دنشر متعارف است و بر خوت کذاشته
و رسعان ساعت بعد برادرند و وعده و قته دیگری اندازند
دعار عذر و توجه برخودی نفسید با محافظت متراضی
باین شدت جهر در عیار ملازمان انشرا اید و تحقیق مکال
لذلک ممکن نهد اکر بندکان لعن مخدوم رو نق قلمدان و
تنقیح اسباب از البرا یه حکمرانان علم و نصاب اسباب
جاه و جلال تصور کهه اند زهی خیال محال و زهی محبت و انفعال
اکر رو نق قلمدان و تنقیح اسباب ان باعث حصول کمال
و موجب بهبود احوال شدی هر جاهی نادان صد در اصفهان
حرف منهوی فلاطون زمان و بوذر جمهر دوران بودی و بر طفل
سستی اموز صیکت نشتر تاخیر بهای را بسکوه ادوات نعمی
قلمدوات دلهوی رسیدان و نتو و غرضه دیکر محضری

116

عذر ما موجه در نحبه بر بهی هم امساک ارباب که ملایح
و زبیح سمک بجواب نامتواب سازند بدل و بخشش ان
متاع ناروا دل بر کرفتن ازان کالا که بها و قطع
نظر ازان جنس مسیرا و اجزای این سخی و عطا را و
حرکت عفو در تکلید مقول غصه متواضع امساک رشته سخاوت
و علاقه همت بکل قطع فرمود از این حواهش الابتدا
بر دمی مقفل کند و در راه این بخشش فردی فیهد ام مضایقه
مفه الملق بو العجب کاری و غریب شماری لکفه و از رشتر
کرم بخیاب بی رهی کار و از بخشش ان هم خوش تقدی آید
با نداراهی کرم ادرد ند خاوس جیل ارباب هم و بزرگ
اهل کرم و ناصح کرمهای معن و خاتم و سخاوت تر ز کل
ایجاب از دم خواهند نهد مخدوم و ملاذ و ملجاء و معلا شد

طبیعت و مزاج و یاس خاطر را فزا لابتهاج و تقیین
مفتون ضمیر منیر و باج است نقیا و زوال و تحویل
و انتقال روح آن از تخت سرای بسیط خاک
بخلوتگاه تیره مغاک انا لله و انا الیه راجعون شیرازه
ارتباط رشته اختلاط جسم و جان گسسته را
و شراب حیات کوثر روح از غبار صفات کالبد تخلیه
و زهر جان گزای اجل شربت خوشگوار رند کانه
و باده خمار غم و حیات انجمن حوض صهبوت نواری
ملازمان از حب دیار وجه این حال شرمنده که
شان از کتف باری اکرده [illegible] کار عمار [illegible]
گذشته و زبان تداوی منقضی گشته چرا قدم تشییع
سافرین شاهراه عدم نگذارند در زیر حیث
[illegible]

و انقضای [illegible] از خبار شاه [illegible] گشته [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
به پرسش حال در زبان و هر زمان را باسف احوال [illegible]
بیماران ریخ وفا و وفاق گشوده و طریق عبادت [illegible]

[illegible] شده خود [illegible] از حال که [illegible] رسیده ارسند [illegible]
حرف مدلول [illegible] و غذا بر زبان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ضدام [illegible] احترام المخدوم نام بر فراز از اوقات
بعض [illegible] بدوستان بخشیده و از شراب خاطر

درد اشتیاق را بجای تلافی و اتفاق نه نموده
بود [illegible] چند روزی که لحظه بکار خاطر [illegible] از [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] نقد صندوق ذخیره را مقابله اهتمام
[illegible] واگر حاصل [illegible] از [illegible] شاهد مقصود
[illegible]
[illegible]
[illegible]
استعلاج [illegible] عدیم العلاج [illegible]

تحیت نمود بسی نظام بخش کارخانه مودت و محبت

و طلیعه بهار رنگارنگ صداقت و الفت و دلال

کالای والای حقیقت یگانگی نقش بند صحیفه محمود منشی

دفتر نگار فاتحه سالار راهروان کعبه مرام بر خیل

زایران بیت الله الحرام بهدی تحفه ابراز اهدای

هدایای دعا شده یعنی حلت آشفته وجز فروغ ضمیر الجلیله

سید آزرده پر خشکین نامه سعادت خامه درنثار

و دیده معنا سحبت قرین بافته و برزبان رنگین مراسله

عنبرین شمامه دررشته های مضامین مسرت آیین نسج

یافته به ابراز نشاط و رغوب و اوامر مطلوب بر توصول

تلگفته طراز روش و بر خاطر ان مصادقت و موالات

حلیه کریایی در بر پوشان موالفت و مصافات گردید

بجودم از

رایت جهانگیری افراخته دم عیسی دمی بر جان افسردگان

دل مرده دمیده و کان افسرده را جان تازه بخشید

دل هر دو مقابله اقلام زیبا خرامش الطاف مشروحات بدر روی

[illegible]

فاطر چند

فاطر هرچند این احوال مخفیه مجهوله که مطالبات ان

مجمع مابیان هر نقد هر خفی مجموع نیز خوانش معرف

گردیدند و چند که در باب مشکلات مابین ان بار اید

محبس شد و نان کشود و حکم و شخصان رموز هر صفات

بیان در کام خاموشی کشیدند غرض که حالی در راک

ان در عقده تعویق و هجران در عرض تعطیل باشد

اگر ابواب نیشات و لله الملک العلام در رضای بسم

ان رفع ابهام که رجوع مطالبی سوال قلمی و انفاذ حضور

فیض دستور خواهد شد فی فلان

برنیان عالم در طراز ناسب رضای پیمان

خوار و شان للفت و داد تواند بود و بسیار گرامی

بنا و بالای عزیمان و پیش و انکار را حلیه گری تواند نمود

چه نویسم از شدت نالان محرومی از فیض خدمت بابرکت

و شرح بیگانه از هر اران بیبسیاری خانه مکلفی و میسور

دیگرم از دوران ناکامی از سعادت صحبت فیض موهبت

و لطف رانده که از بسیاران بیابر دوری نامه مسرت

[illegible]

از فضلات حضرت ذوالجلال جان است به نعیم

١١٣

این اخلاص مخصوص را تقصیر سرشته زیاده معروضه بود
مزبوره بخط محمد صادق منشی بود در قسم قلم معجز نوازش از نوک
لعاب ادعا مانی بغیان سوی دوست تقبیض رشن روح
عطاء الله نگشته بیان فیض افزایش رست دبیر فلک را
بر پشت بسته طبع منیرش مهبط وحی و الهام است و ضمیر الهام
پذیرش در حل مشکلات معانی مرجع خواص و عوام
ابکار زیبا عذار حجله خانه معانی بکرشمهای دلربا و اداهای
نمکین تیغ ناز کشیده این سلاله زلف و خال غمزه و کرشمه
اتراب خلوت سرای صحیفه تحریرش خون از چشم
نظاره بازان گشوده باغبان خامه اش گلزار صفحه را
بگلهای رنگارنگ الفاظ و معانی غیرت سبز در بیس
برین ساخته و قهرمان قلم سنگین رقمش از رخسار ارغوان

کاشانه مخلص را از وردهای رنگارنگ نگارخانه فرابسته
عین مخلص بود و دیگر جهان مرحمت گستری خواهد بود بانی آن

بعرض عالی رسیده

سامی در مفاوضه کلامی مشتمل بر اسم طعن و توبیخ و بلاغت
گرامی منیر برنور زنیم تغییر و تشنیع بود رسید چنان ارتفاع
الباب تفرقه بر هی خاطر گشوده و در دل الهام منزل را
به تیر الفاظ درشت و ضرب سیلی شست نعمات ازلی
نمود در فقرات فصاحت سمات تلالؤ رشیمه مهر نفحه
و قصیدت زرین انتها از آن شد بجدت بار رفعت انتقاد
داشته بسبب اغتشاش دل یکباره پرده دار
رهی کار رسته از گشاده بصراحت اشعار غصه بود نه در
جواب مطابق سؤال عرض نشده بلکه ای در خصوص

١٢٣

برای سکر نمیتواند نگذشته اگر او هم خمش خراب خانه
عمرها در مضمار رزق بازیگری پوک بدر شد نه از حلوق
از سر دل بلالحظه حظ و خط و شاهره سنبل دم و بنفشه
بالفغی رفوف براق حصف معرض نمیتواند داشت
چون اکنون اوقات طراوت هوا و بی انجمن عطر و هال
ایام نزهت و مسرت لمن عمرها بهشت میخوانید ابر نوبهار
روح افزا و آغاز شکفتن گلها و هنگام فیضها
بساط خضرا در ساحت کوه و صحرا و نوبت خضارت
و نضارت این عرصه دلکش و وقت سرسبزی زمینهای
اینولایت اگر همت بر تهوان مبارک روی
مشکین موی وان مجعد طره مسلسل کیوان فرخنده
طاقت فرشته خور الصحو بسعادت روانه اصطبل

بعرض رسانید که چون در کردستان
هنگام شدت حدت هوا و استیلاء لشکر جان
سوز گرما آغاز از خشکی کوه و صحرا استانه بهار رنج
برده و بساط خضرای خضارت از آن نواحی برچیده
نور فور دمید و بر فراز شهاب سموم خیمه زرنگار زری بر سرا
پرده های گلگون زری سبزه و گل را در هم پیچیده و سر سبز بر
از شدت حرارت پژمرده گردیده بعد ازین تعیش آن
در آن حدود امکان نخواهد داشت و از آن گذشته آن
زبانه درو داران رخش و دلدل و قلعه شکنان جبهت
کاغذ را زیاده برای برق تیغ صاف شفق توان گذاشت
اگر کشتی در کام قلم سالها در رشته آن مضمخ جولان نماید
شمه از شرح نو شدی خاطر والا ملاذت آن دیگر
بدیکر

عهدت اقران را چه امکان در خامه شرح شدت
ترارت کام ارزو که هر جزو از حلاوت بخش شربت شکر از
سادهٔ مستغنی از رشک شان شیرین نگردد بر صفحه بیان
تواند کذاشت حقا و بعزت الله که در شداید الایام ذی
دوایب ایام مهجوری بیشتر از انست و بتوسط هر لوح خامه بسیار
در وسیله قاصد و نامه یکی از هزار روانه گاه از
ان را لوحه تکفا ر اظهار توان نمود و قد تشوق بهم حنیت
و شدت تحسر از الام مفارقت به مرتبه ایست بیشماری
سبب ابهام عقده ارز رشته شرح مختصر از تفصیل
توان گشود از ان محروم از بساط نعمای سعادت
اتصال شاهان وصال که حال هر روز بیش در نظر
مجوران افزون رز نسبت طایر جان بجانب نسبت

[illegible]

دراهتزاز و عندلیب بخشش نوای خامه مهوش انجام بحث اغاز
با هتزاز کرده دستار باو رسیده دو حامله خاطر لازم
دامن از طرف قدم شریف بر بطارز امده مشام
جان از شمایم جا نفزای یا سمین مضامین سرشته شدن
لله که شیوهٔ معطر که به بخشش جان از نفحات بهوش
باز سعادت بخت آیین هزار ارسال رقیمه کریمه او از روح
مشتاق شنیده ظهور این موهبت کبری و وقوع این
عطیهٔ عظمی بعد از دیر لا التفاتیهای سابقه گشته طرفه
نتیجه اتحاد شیوهٔ کریمه دوستی و مهربانی مفصل است اگر
اوقات محرک سلسله دوستی و دوستی قواعد یکجهتی گردیده
شیوهٔ فرامشی را فراموش و مجال اززدیاد مصادقت
شاهراه نسبت و نجم لغوش تا بینه یا بنا [illegible]

جواب بال پرواز کشوده گشت که این زند ذره و اندازه
در شوق نامه بر باب ورزش نسبت و رو رزی هر جهت
در این سر گشته سیدای جستجو از صباح بارواح بر بگذار
فراقدان دیار سعادت سازش در رسید وصول
التفات نامجات انجذوم فراموش گاریشته
بلکه مصداق الکتاب نصف الملاقات خاطر ارزده
از مشاهر تعلیقه جات دار اطلاع بر سلامتی حالات سعادت
ایات خرم خوش سنده خرم گردد مهند اهر گز این مطلب
حاصل و نسخه حصول امیقصود بهجت بخش مرادات
با می نگردید به دو بر بهت دید خاطر سوالیه داخایر
بوصل امطلوب رسیده تا دراین ایام سعادت
انبار ز انسایم لطف و شفقت از مهب طبع حرمت طراز
اهتزاز

ان شاء الله العزیز افصاح
تا سفینهٔ بلاغت مهر آرد نیز از رواج فضلا [illegible]
و صباح از سطح این ذرف دیار جهز دو لان این
سلکون تحصینها [illegible] سقام [illegible] لنگر افکند سند
باحرسیکر دو سفینه بتقریبه وجه مقصود [illegible] و ملکت [illegible]
ذات سعادت مشحون [illegible] فضا جون از لطافت
[illegible] دار جهار موجه سواع جمع [illegible]
[illegible] جهازات خلق [illegible] و [illegible]
[illegible] اتجار [illegible] سید آرد و سفینه بتقریبه [illegible]
[illegible] طراز و فلک سعادت مشحون ملاطفه [illegible] انجام
تحقیق اغاز [illegible] از متاع کرانبهای بلاغت [illegible]
بکالای بازیب بهار فصاحت به [illegible] فلک [illegible]

بر [illegible] سپارده و [illegible] شرح [illegible]
و الکش [illegible] گشوده و شاهد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] استقامت طبع سعادت اشراح [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ابتهاج و سرور فرمایند
ان شاء الله

ذو الاحرام کیفیت [illegible] در صورتخانه جهان [illegible] سرای عالم
احسان [illegible] بدیع [illegible] قاطبه مخلوقات [illegible]
سفر جماد و نبات را [illegible] صنع نقش [illegible]
صورت [illegible] و غرت [illegible] قدرت خداوند [illegible]
صفات لا انده [illegible] نگاشته و [illegible] صنعت خالق
لم یزل [illegible] از نگارخانه [illegible]
[illegible] صورت [illegible] از صورت نگار
[illegible] نگار [illegible] کرده و [illegible]
[illegible] دیده از صورت [illegible] اقلام [illegible]
[illegible] و [illegible] چشم [illegible]
سفید کعبه از ملاحظه نقوش [illegible]
[illegible] انجام [illegible] دیده و [illegible]

و تعلیم قلم [illegible] از [illegible] طبع سلیم [illegible]
ذهن مستقیم ظهور [illegible] افکن بند مقصود [illegible]
کرباس [illegible] از متاع گران قدر مضمون
فیض مشحون انتفاع اطلاع [illegible] ذات حمیده صفات
[illegible] استحصار کیفیت صحت مزاج [illegible] لطف [illegible]
موجب [illegible] مسرت و بهجت [illegible]
[illegible] از این شیوه حمیده و شیمه کریمه [illegible]
مخلصان را از [illegible] احوال فرخنده [illegible]
مرجوعات و خدمات بهره [illegible] محفوظ [illegible]
و محفوظ فرمایند
ان شاء الله تعالی تا فلک [illegible] از صنع [illegible]
قدرت نقاش و [illegible] صنایع [illegible] ظهور [illegible]
فی الدوام

فرحت نفحه باعث ازدیاد روابط صفی معهود و تشیید قواعد
تحقیق و اتحاد بحمدالله الملک الاکرم الوهاب سوالات
فیما مشار ره و اسباب مصافات و مواخات بدون
دخشه و شین از طرفین اماده و نمود مصادقت مقتضی
و مستلزم است و اکثر اوقات تجدید مراسلات بتشیید
قواعد موالات و اعلای مسالک حالات موکد مبانی
مصافات و بار جامع هر گونه تمنات سوس اساس
مواخات لهذا انسب است که پیوسته در باب تقدیم
مهام اتفاقیه از شیوه دوستی و یکجهتی راسخ و ثابت
شده و همواره
مسعود از ساغر فیض پرور اتفاق و اتحاد شراب تشکر را
عرفان چشیده و مسالک مراسلات مستقیم و حدت و صداقت سپرند

وحجب وکوهر نافته بحر ژرف خلت و صداقت نعمت مراسله
مصادقت انجام مؤلفت اغاز و ملاطفه دوستی طراز تحقیق
ابناز در پیام آوری ورود خلوصیت نشان نگاشته
بیان باعث انتقال کعبه مصحوب عالیشان رفیع مکان
غر ایفاد دارسال یریه در ربانی مسعود واولی
محمود سعادت وصول و ورود از ان مقوح مژده ارتسام یافت
مضامین بلاغت قرین شمایم سلامتی ذات حمیده صفات
شمام حقیقی اشتمام بر رسید و از شعشعه دررمعانی فصاحت
ایش انوار استقامت مزاج سعادت امتزاج خاطر
مرکبه در حیات انبساط خاطر مراقبت مظاهر و نمود شد
اینراز صداقت باطن و ظاهر گردید اظهار رونتخواری و وحصوص
احکام بنیان مهر و ولا و استحکام ارکان صدق و صفا
ونعم الغفر

سلامتی حالات خاطر حضور ومحبت کزینان زاویه
اخلاص دکوه نشان خلوت اختصاص معمول بود
[illegible]
سخن ان [illegible] اینه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
طراز غرفه حمیده صفات با هزار جوهر والا
حسنای حسن الوجه دعا شهود ای سوالات

محضر کرامت باشند فراز شرح مراسم دعا شهود
رای حقانیت اقتضای وارده کشف الحقایق مرایای
و کثر الدقایق ملاطفه کرامی وارد الآن فضل و عرفان
از شرق لمع طالع و لوامع علم و ایقان از افق
لامع فوارسکه از شدت الام فرقت
شاخ نفیر سوز حسرت باوج اثیر داد و از صیحه عاشقانه
مخلصانه بذروه چرخ برین رسید تاج تارک
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و اتحاد اقتضای ان نمید اکثر اوقات باعلام
سلامتی

وشاه عالم سوز خورشید رخشان از شرق صاحب تیغ از
رخسار دلفریب گشوده و بگشاید صبح دولت و اقبال از زمین
اید دولت
طالع و برجیس مطلع فرخنده جمال ... بیش از ...
از مطلع ... فر ... شمس صاحب ... فرخنده معانی
... بزم ... صبح ... فرخنده ...
نعمان صبح ... خنده و صبح دولت ... سعادت ... لطف ... و معانی
خسرو ... سعادت ... صبح ... جهان
دلفریب ... از بارگاه ... ان ... و دولت ...
... رسید ... چون ... خلعت ... نور ...
وعروس ... زیبا بمجلس سلطانی ذات ... رحمت ...
منظر نظاره کیان برسید موجب حصول مسرت و
دمورث

خانه ان گلشن و نبات کرامات چو دهان خجسته دهان
از ... خسار و حجله خانه فکر از پرده نقاب طبیعت
در زیب ... نشاط ... گلشن ... اند
و شیرکان دولت و سعادت و نبات معظمات
شهامه و جلالت زیب بخش حجله خانه اماندوران
در زیب اغزای مهد احوال فرخنده فال باشند ...
حجله نگاری و شیرکان دعا ... برای ...
... از ایام مفارقت ... سعادت
و ... از حضور باسرت هرچند حجله
سرای دیده چراغ دیده گاه ... زیبا ...
... دل و لخت جگر از آتش ...
... شاه مقصود ... گاه حصول فرآید و چند ...
درنار

دمورث صول شاد کامی و انبساط کرده
تا سراوقات مجد ظلم ... فرخ اختر
دجام ... قباب مهر انور ... هر ... ان
فضا و قدر بر بساط ارض اغبر دنفهای این وسیع گسترد
سایه گستر ... اوقات ... سمات دولت و
اجلال دجام سعادت انجام عظمت و اقبال ...
اجلال ... آل ... طناب اطناب
... برباد ... سعادت ...
... فرزند ... نفار ...
بنا ... خرگاه عالم ... لوای ...
اقتضا ... سعادت ... حار ... آن
مهر دولت ... غنچه شکفته ... بوستان ...

در آن ... چشم ... و شیرکان مفارقت
برکنار ... مطلق ... مطلوب ... پرده
... نماید یکبار نام ... بر زبان ... اما
... از قلم ... بر پاره کاغذی ...
... و ... همراه کار ...
القصه از شرح شداید ... چه نویسد ... جان
مهجور ... عمری هم آغوش ... جان ...
اکنون بر دل و چشم ... کاری ... رخسار زیبای ...
... الحال ... مقاصد و کام ...
... شربت ... وفاق ...
... صبح صادق
از افق سعادت ... ف...

ساعات سالک طریق ارشاد و بالادری بوستان
منهٔ رتقب قلم بخشش مفاتیح بیان سعادت توام
ابواب عجب و نشاط هبوب مسرت و امنیات ارزوی
خاطر ارادت ذخایر کشوده از اعلان کیفیت احوال الله
فرخنده فال و اعلام محبت مکارم حضرت و ارجاع
رجوعات فیض شمال مسرت افزای بال و باعث مصول
امال محبان صداقت اشتمال گفته چون غرض اظهار
اشتیاق و ابراز مراسم وفاد و وفاق مصون از
نفاق و شکایت الام فراق و تحریک سلسلهٔ تعلق
و اشفاق بود ابواب اطناب بذیرفت ابقی الله
العزیز اوقات با مراد و قات بحرهٔ طلب و حسام ارزان
قباب افلاک خلد طیبیر بنقارق بندکان بر جلیل
اندخته

لمراحه و رایت مهنات افتاب عالمتاب افراشته
دافراحته جام سعادت و جام پرست دعوت بعمود
خلق و اطناب ادوار امثال ابد الاباد بر بار سلم سمت
برحم ساعت و شهادت تا قیام قیامت مکلف بادا
برب العزت والعلا یا فلان
رخسار زیبای عروس جمن نشان که قدرت دارد بر الملک
بعالی دلربای کلکون و قامت رعنای سهی قدان خاوران
کلشن بر جایه خانه غنایت خانق برور در تحجیج
خضرای در رنگ شهوت عذار عزه رلی دولت و شکایت
بنارهٔ کلکون وضعف زیبای جلوت دکراست سید نصب
تحسن نامهٔ سعادت مقرون بابد ابزرار ارایش خسار
زیبا عذاران دعا و شاهکی عذار شاهران

مهوت دولتی شهوار محبت بر استداد و درداد ان
دوری و زمان محجور از تماشای کلشن سرای حضور
موفور السرور درداد اوقات مفارقت از کلکشت
جمن فیض مکمن صحبت بهجت دستور با کمال حسرت در
در نظر منتظران دولت وصال افزون از نسبت
احدی ارز الغیوب می غیب بجانب سعادت جانب
ان نوباوه سرابوستان کرامت نهاده است
و این بنده دیرین جیب کنارش از کلهای بر استبلات
غیرت جیب و دامن کلچین است و فسردی از
این صحیفه اخلاص تحفه یار حرکت بسوی ان بارکاه
فکر حدیقه محبت کشاده و این مخلص صداقت قرین
لز ملابس بیک رنگ شوق با بحبات ضعف برزوش
او بنده

بنده اند و از اطراف قرب شهر فسلم محذوم مرکز سیمی
نوز بیرون افکار عیش بهار لطف طلاقان کلهای بوی
نفحات تحیات زیاد انتهای مراسم
انتفاضات تحیات صمیمی بیان نیازمندی
اخلاص محبت اسم ابتسام از جام بسر ذکر حضرت فان ایراد
سعادت از جانب خلط دوران از آن دعوت سر در باب
که غیر از نسبت دین و خلوت خداوند که دعای دولت قریب
انتفاضات جوهر غیاب مجازات بادی الغیب
نیم بر احوال و وضعیت آن ذات و ذات از ری کلها مرسوم
انتفاضات مجات آنکه از آن زمان انجام نسبت
فرین زیب افزای کلاه کوشهٔ افتخار مخلصان
که اند
باز نشستکان

مکر دیمن و کلکشت گلشن نسرین و نسترن حروف و نقاط
رنگین آن درر زیب ریزانهٔ خامهٔ عنبرین شمامه
و گلشن آرائی دهقان کلک و فصاحت شعار بحر آن
فضایل بنیان پرورش یافتهٔ نوخانهٔ عجب ذخار
و ضمیر ارادت مظاهر را بچه سان از قید محنت و غم
و کید درد و الم رهائیده چون از فحوای شروح
پر خروش و مطاوی عبارات مغوی رخش علامات
سلامتی مزاج وهاج و استقامت ذات سعادت امتزاج
مستفاد بود مقصرت بعجب زنک کدورت
و غبار کلفت از آئینهٔ خاطر سوالات ذخایر
مرات باطن مصافات مظاهر زدوده اگر خواهد
شرح شوق بملاقات صوری بیان نماید الکلام تحریری
واظهار

واظهار تحسر از مفارقت صوری و تعیین قصد مراتب شرب نیکو در
صبوری غایت از اطناب تطویر آن در ملال افزائی خاطر
عاطر فکود اندیشه بند و به تود دعا ببلانه و بحمد الله خالق
الکونین بمنزع دخت و شین فیما بین ظهور دوالقوم
و حضور سند بیشه از فیض فضل حضرت دادار و بیمن ارواح
مطهرات رسول مختار و ائمه هشت و چهار علیهم صلوات
الله الملک الجبار امید وارست و بعث موصلت و
سعادت ملاقات صحبت وافی بحجب و وصال شاهد زیبا
عذار بعث سیمای آمال و آهم مرام فی اللیلیات
باحسن حال صورت پذیرد و رجیب و ترصد از نقاب
باطن و ظاهر خاطر خیرت مظاهر است و اگر اوقات
شیوه رضیه ترسیل رسل و مراعات نهج دعا

بخشش شب خاور دباختر شب و حقیقت اشتمال معانی
چار بالش دولت شوکت و اقبال و ذات معالی خصایص
افزای مجالس عظمت و مناعت و اجلال با ابواب طلب لازم
بزم با نظم دعا و نشاط افزائی انبساط با انبساط
مشتهر باد الحلبه و مکشوف ضمیر فیض اغلاق بسته کلک
و غنچه شکفته سرا بوش محبت و محبت و رب
و بوی ملاقات را در هر ورق لمن مضمر بود و گوهر نفحه
بحر ژرف مودت و صداقت و آب و رنگ سبز از
بحر و کان و صفا و جلای صد هزار کوکب رخشان زر طبع
منیر ان منثر نغز رسید عجب انجام و سرآغاز
و صفاوحضه مودت پرور گوهر طراز دربای سرت
ابنا زداود نغم معوز سعادت و سعود فیض وصول
بخشید

بخشیده عطر سار مشام محبت و مولات وطراز حکمید
مودت و مصافات گردید چگونه زبان اظهار تحریک بد
و چه سان شرح مطلب گراید و تسنیم یاسمین مضامین
ملاطفت آئین لمن در زیب طبع دها دمشیس نقط
نشان درراهتزاز آمده بوی مشام سوالات مشام
راجه مایه معطر و معنبر کرد و چه نوع در مقام تحریر و تقریر
در آید و رشحات سحاب متعالمه سرت قرین و قطرات
غمام الفاظ دلنشین آن در از بحر ژرف محبت دریای
شکرف زمین وفا و کشت سعادت اکتساب تقاطر
نموده کام متعطشان زلال فیض لطف و مودت و محبت
راجه مقدار رایج نشاط را انبساط بخشند
و چه نوع بالملاع مدعا مبادرت نماید و ثنای محبی

مقدس صفات و اصفا، مهمات بحجب افزای خاطر
تحرک میشد مولانات بشنند با افتاب بیزوال
وجهاندار مصون از زوال باد
بر لوح همت نگاشته است چگونه محبوب
ملفوظات عالیه در باب تسکین و نایره فتنه و
در اصلاح امور انجا و صدور احکام مطاعه مؤکده
از قرین شرف ورود در باب سرانجام گشته بود
فرموده حضور عالیه سردار بسبب نظام مهمات
قلم مولانا مرتسم شده بود مضامین درستی قرین برتو
انسکن محبت طلایع گشته از انتظام ممالک
فاداند و مهام آنجا نیز معرفت منزل مولود انواع
وشادمانی کهید رزینت ارتکاب شگون بهادر

ابلی

لیالی و ایام معرض تحریر آیات سلطنت و جهانداری قیام
ساعت بساعت قیام مستدام باد برب العزت والجلال
رایحه ریحان خلقت ودود
وشمیم عنبر افشان محبت و اتحاد اعنی نامه عنبرین شمامه
والای حضرت عالی منزلت مطلع شعشعه فیوضات الهی مهبط
انوار عنایات نامتناهی مهر جهانتاب اوج سلطنت و
شهریاری و بدر عالم افروز سپهر عظمت و ابهت و جهانداری
نقاوه خاندان رفیع الشان گورکانی خلافت پناه
ان منبع الارکان صاحبقرانی برادر والا گهر خدیو
دارا شکوه نیک اختر در زمان کلدار صفحه اش
رواج صحت مزاج قدسی امتزاج شریف مشام مودت
میرسید در مطالع بهار رستان عبارتش نفحات
مشکیه

مشکیه الفتوحات استقامت و جهه سعادت امور کلی
نکهت بخش دماغ هوش میگردید و سکه ابواب ظفر بروی
شاهد قبهای روز برایات عقاب پیکر بحاج استمالت
بعد از ورود در بر دیار و صعوبت انتهی است و معاندان
حسن خان سمت وقوع یافته در تو اثبات عجب بر دار
از افسانه حوریشه مضامین بیکران پیرایه دل الف
نزاکت و بها ابیات رستانه و تحایف بیتانه بو
نقصد عطر بر مجد مودت و زینت بر پوش شاه عجب
کعبه در استیلا حسین خان از درگاه عنان ز
الصراف جیاف حکایت شوق عالی و رسیدنهای
از دیار مقصود خاطر حواله مقرر است در بعض عالی رساند
همواره باعلام احبار مسرت انار رسالت دات

عرایض رسیده گشته بجایکه در سند بر روت صورت
اتمام و انجام یافته وارد رسیده اند معلوم گشته همین اهتمام
در این اثنا انعقاد
ان بلده والا گهر این کار است آن
حضرت در وصول بهر وقت در تحویل انتقال انعقاد گشته بود
سنتی شده درشد و سرداری بلاد بجهت انقضا یافته
نو خصه تخفیف اختلاف تبیین مشوب بان در کاه سپهبد جانب
بحکم بر وجه تحریر دانسته و والا بان بجانب دار الشرع و
یکام مرادان بعض سرزمین اعتصام
باید یا باید هم نمود در تاریخ
باغ بار چندانکه بر دار
انجم خسرو خسرو کواکب لشکر بهر از زو سپهر طراز زراک
سپاه خضر نهاد در زمین و سپهر بدر از نظر زینت افزای
محافل این وسیع کشور و لمعات مصابیح انجم و اختر نور

فرح نعمه خیزند از هبوب عواطف محض عنایات بر بهره کسی

نشسته ای از سنگ اندرز فتور و روشنی صداقت ...

بر خوانسته جبار انجه یابد و طره های شان بر تب ان و دارد

و دفتر شکایت رسی نه زور رنجانه جان اورده چهار جهت

کشیده اند بنام پهلوی بستر اشتر جست بوده اند و کناها

درگذشته است پشت به بوار ره زدن ... دلدار کشش

روز کار شده اند برادر جبه چون طیور در راه دکان ...

فراهم آمده آتش باکرک در کار بشناخته معروض باعقاب

حبس سم شبانه بدنه شتر رکن دشتر بهم بار چو آتش

طبیب و نقش عار بریک لشکر آب در بستر دیگر صدف

وارش بلاد ادل بر همه سر جان کاه شده در سیم کیش

و شوانده ان بر سر خویش

رقعه

۱۱۷

رقعه به معالی پناه رحیم بیک ایشیک آقاسی اول

صحیفه دلرفت و فای جلو دارد از ار السلطنه دیدار رقعه

محبوب القلوب سر رفیه الهواری باز بیک لعقیر کشیک آقاسی

و شوکت پناه عمده السلاطین زبده الخواقین خسرو زمان

رامع و نامیه مانع شکش حضرت ستوده صفت والاتبت

نواده خلف حاکم دار العصر ارجمند کشته بیاری ملازم

موالی برگزیده خدا را کند را اند و جان ملازم قدم الحجاب

از بندگان تسلیم جاکران موالی نامیه

جواهر عقود دولت دقیقه طیبه و برتر قربن

ولا ... زاهر و تسلیمات زاکیات معروف آیین

و زر مخزن دولت گنجینه الحاکاب بخت و محبوب حسیب

حضرت فلک رتبت زبده القاب الحلیل سلطنت با فرو اراپی

و از لوشاهوار در یای عظمت و کامکاری فروزان کوهر درج

دولت و اقبال مهر رخشان اختر برج سعادت و ابهت و اجلال

سرفرازی دها فیروزی و جهان بانی نقاده خاندان

رفیع الشان گورکانیه اعلا و والا گهر و حسیب نیکو

سیر سنجیده تحف اهشته بر اوج معارف مستغنی

و چون پیوسته غواص ضمیر خلقت نخیز در بحر اشتیاق

مشتوق نمیرات و بر سامی رشته گوهر گران

بهای مقصود و عبارت از مکاتبه آله بر حقایق

حالات خیریت نخوت از عواطف نجابت نگار

آمده بود و دیوار به نشانه نجابت و کامکاری کرده

لهذا درین عهد خجسته نشان و نشهات دولت

پناه حسین خان از جانب نیف حجاب مشرف اندوز

حضور

۱۱۸

حضور کعبه سیادت و نجابت پناه میرزا محسن دامی بتجدید مهید

رسوم مولفات از انعطاف قرین شرف ما موران

دربار فلک مدار گشته قبیل از مرقع آلات سازی جهان

گلکنگری چون در این سرکار عظمت مدار رجب صنعت

و اتقا ... از موقف احسان واقع میشود معروف آت

دین الدولتین العلیتین جدا آید و معارف منفصل مهید

برسم یادگار مصحوب سیادت پناه مزبور تجو مید اری

کریم بیک و نوشته ده که کنج ام شرف جواهر خانه جهان

موجب فرد مهر علیحده با صد و یک زنجیر فیل مخصوص

و الاکسید و اردر مغان ممالک فرنگ ساخته زرکی

محلی بحلی جلد ان علاقه هلال رسید گردیده تا ساحت

رزم پناه و مهر زینت افزای بزم سپهر است قدما باقی

روز بخت و عیش او در بهارستان نامه گلشن دلبری
شاه ارزد و ارجمند نشسته است بر طرف [illegible]
بلند سران را سر بلندی از نشستن بزرگ
خانه سلطه خاندانش کی را کاسمان نکند از
پای گرفتن تصلیش بر فلک جای چو گوشه در
حکمت خاقان سریر شوار در بیان الهی
بانان و در نوکنند بعضان از هم و دیر مجموع [illegible]
امید دولت از چشم بد مکش اقبال او تا ابد [illegible]
روزگار علم و نقش نشسته حد بی حس بر فراز [illegible]
جهانداری کلاه کشه کار نکشه و دانه را غرب منسوبه
رفعت لعه سروری با این فر و تمکین با بخش فرمان
دوران کده است اگر گذشتگان توانند وجود این
[illegible]

از خون رزمگاه سخا بحر گوهر خیز سکفام نوشین [illegible]
جهان سوز زبان بخشش مهر عالم افروز انجم گرده
گردون شکوه بحر جوش عند جوش کرانش رکاب [illegible]
عنان انصاف ده کشور گیر جرم بخش پوزش پذیر
زده عفو دیر انتقام آسمان بخشش زمین آرام [illegible]
تیغ جرأت خویش نشان سطوت شور بخش تحریر [illegible]
کارش کلید تدبیر نقش خاتم شهریاری نقش کتاب
جهانداری [illegible] شمشیر میدان ثبات
وشرار بساط بساط عدل جهان [illegible]
بر آستان کیوان رفعت مریخ صولت [illegible]
خورشید زینت سلیمان زمان جمشید [illegible]
پناه کشور ظل یزدان [illegible]
[illegible]

محمد [illegible] قران [illegible] سنین [illegible]
دهر [illegible] در خورشید و اکراه نان [illegible] جهانیان
در [illegible] این عطیه کبری و موهبت عظمی از درگاه [illegible]
بروزگار فرخنده [illegible] فایض گردیده [illegible] عالم
سلسله [illegible] و انفصام رشته [illegible]
بر [illegible] گذاری [illegible] بسیار کم است [illegible]
[illegible] ساحات [illegible] بر [illegible]
[illegible] درگاه [illegible] سازد [illegible]
غنچه دلهای [illegible] نواخوان [illegible]
روضه [illegible] تازه و تراب [illegible]
کام [illegible] ساغر [illegible] بار [illegible]
رنگ حدیقه [illegible] جام طرب لبریز ساغر

[illegible] فلک [illegible]
[illegible] سلطنت
[illegible]
[illegible]
[illegible]
عدل [illegible] العالمین [illegible] الدوله [illegible]
[illegible] القوة [illegible]
[illegible] طرازنده [illegible] زمان [illegible] خاقان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] عالم [illegible]
پادشاه [illegible] عالم پناه [illegible]
[illegible] آفتاب زمانه پادشاه [illegible]

تنبلک زن مهیب و شیربان از صدای کودک شیرخواره
گریزان از دست عطارد هنگ نهیبش نای نوع روح کمینش
کمینی هم است دار از چلہ نشینی تیرش در زاویه کمان
موریست خاطان بد اندیش بر سوفار تیرش نقطه بانی
قسمت بعد تسخیر گذرش ببالای معارض صورت خط
مستقیم سنانش نقطه دایره اقبال سطح سپر سپرش
محیط مرکز جلال نگارش نوک سنانش و لهای مقبل
اجوف دقوت بازوی سطوتش بیوت مرات خسروان
از خانه عنکبوت اضعف تیغش علت نامه اجل جزاجر
عمودش کوکب شیخ و ظفر را فلک مدیر از گرزش
سر سرکشان مغزان خاک رواب دانش شمشیر خون فشان
تیغ جلاد لحد را باره تیغش نیز گریبان اجلاص
کیهان

کیهان دبابه دارش علمش زبانداری صیقل آینه شیر دو
افتاب تیغش بامه شب بحو عمر عدو توام از موج هیبت تیغش
انهدام خانه مخالف بکدم از آبگینش سهم دستانش
دست از جان شسته وار تیغ شش پس چار رکن
شوکت شاهان از تیغ چستش شکسته از تیره داران
زرهش خورشید وار از شکرات زرهش آینه مهر دوله
قرصه خوان نوالش جرخ شفق تیغ ریز جلابر
جلد نشینی خانه کمانش بقدرت متکفیه جنم اساس کش
دولت در مقابل استادگان پایه سریرش تک همچو
کیاسند هور بلا خطه بساط فلک اینک تیش آینه
سکند و جام جم سیح نامند با حرکت عنانش گسیر
اعدا فهم دو رشکون رکابش فتح و ظفر بدو روزی

و حواله نظام حکم محفل مدرس باید که فرمان روایان
دین و دنیا و تاجداران بانفع نظر شاهین میزان عدالت
دست و کفین قسطاس به کرم کات و دسته دیده
نقطه داکاهی در مدرج احکام اوزرعایا و سپاهی سپرنو
وبا طبقات امم و طوایف عزّادم طریق رفق در محبت
سپرند تنگ سالان ضعیف الحال را از نیازمندی
اخرودادن و خارج اسکی ارغنون کردن
در پرده تظلم و ترنم آغاز ند بنغمه قانون عدالت
نوازند و بفرق تشنگان سرکش با کار سرازیر ترشح
در خزان بها رکان لنداررند شعیه کانون ستاسب
کنند در بحر در زاجان آیزه حوره ازنا شره سحاب
ابکه بر تشهر افشانند تشنه لبان منهل سیراد را
درخیمه

درخیمه سار شیخ مرو بقادر از تیغ دین آلی سبکبار بهشید
منظوری شتاب بحار دولت در رونق بهار سلطنت برقرار
درقبه بادشاهی از نقدین آلی سبکبار نجاشی استقبال
ازین عهد سعادت مهد دوران فرخنده اوان سریر
سروری صاحبقران برین در ادرنگ برتری فیض روانی
تمکن است در منید طلعت همایونش عرضه جهان گلشن
به ابیاری تیغش بیاض دولت خرم دعماری زرنشین بنای
ملک محکم با بیاری عدلش خیم ننشد در جلای یسع آسمان
قدرش مظالم نکیاب ورود کشاد که کاریز مهنگ
مصدر سوار نه دریا شی دست همتش مواج حرابین در
دو در میران عفتش ظرف که هم سنگ در جیب قلم
کفین که از افشانش بحر بن قطره در جهد بتیغ عتش

ظفر اعلام ایشان اساسید از خوف بازجوئید و مودت
حکم رکات ایشان زمره ضعفا و نجره لعبدنه الاثر متعلقه
نوبا بند و تحقیق گیتیان ظواهر و اسرار نفس و آفاق
این لفظه بجسم روشن تر از آفتاب خواهد بود کاه
[illegible]
از این [illegible] از وجهه دعا جان صورت [illegible] نعت
جهد قوام جمیع جسم و جان [illegible] از زمین اعتراف شکر تعیین
شان از [illegible] عالم [illegible] از این اسعد [illegible] بوده داری
از ایشان عالم [illegible] ادبار بهی دنیا [illegible] عمل آنجن شاید
باشد که این [illegible] ظاهری [illegible] این [illegible] ملکت
و حواس [illegible] و [illegible] [illegible]
و مصوت [illegible] حسب عمل واقع [illegible] سلسلة از
برای نظام امور مرف اصحاب اتقان عالم کبیر اسار ها
لان

بران حضرت طریق اولی امر بتعیین زمان فرمایند
عظیم الاقتدار در کار کندوران عالم برادر وجود
بار سپید ارتباط و استحکام این کاخ شاخ بنا بهتر برشته
انتظام او از هم نگسلد ازدالی و هر لدو نوع بشر
بوده مختلفه خیر و شر مقطور و هم اشخاص ایشان بحکم انفراد
نفسانیه مقصور کسلابد در مکاسب و معاملات نفس
و سازنده میان ایشان رود و هر بدست مقتضای حالت
طبیعی از منهج عدالت بیرون نهد اگر شکفتن مساند بر کری
حکم قوت قهری ایشان را در سلک وصلت قرین جنگ
مدار نهد امور معاش و معاد نسخه عمل جود از ولا را
نگارند هر آینه ضعف پیرنجه اقویا پایمال و نجره لسد
متغلبه پریشان حال گشته رسوم دین دولت مختل

اَطیعوا اللهَ وَاَطیعوا الرَّسولَ واُولِی الامرِ مِنکُم بر باب شان
بر ماهیت قاطع و تصریح جناب خیر البشر صلعم انشر
امرا اولیاء الله هم علی وآخرهم القائم الذی تقبع علا
یدیه مشارق الارض و مغاربها خلافت شان و ملکت
ساطع بهسیاری ذکر شموس ایشان مشبان که از
شارق زر بر بینات آیه تطهیر طالعات مقاصد
ایام باشا بر قبول رحمت در آغوش بهار زرستان
کلشن ایم ملبلان همگنان و بهوا اختباط ریاض
خیان بهت از نفحه ای کلشن ان لمحتان
خاموش صلوات الله وسلامه علیه و علیهم با آسمان اراد
الفقه انحراو استنارت النجوم فی السماء و بعد رسم
میکشند رشت از سوگند مبادرت سخن پرداز زیبای
مرار

مری ادهم تکیه از رسیدن ترکتازی تعرف قلم سخن سلا
دور جهان معاندان سیف قاطع بلان بر میانش استوار
ساخته اند خفتان بر میان پوشیده بموقف عرض
بیرمان جواهر نفیسه معادن و استعارات
در قبضه ملوک نامدار و سلاطین باشند در رکدا
و نامه غیب از زمره کامکار را با کلید انا جعلناکم
خلائف فی الارض معزز و مباهی داشته از آن است
که بعقد کاری حسام انتقام ظلام ظلم و انظلام را
از صفحات لیالی و ایام زدایند و نیاض تلمیذ
صایبه افکار تا قبه گره از کار فرو بسته همگنان
گشایند طوایف ایام و صفحات خاص و عام از
تاب آفتاب ظلم حوادث ایام در ظل اعلام

لعلی حکیم سینه بیکینه اش صندوق سر الله و حفظ سر دانش
معنی رسینه نقطه بای بسم الله دانم اگر جبرئیل ارادت آستان
وحی نشود گر ابا رازان دو حرف از کلک بیان بخشش
زمزمه سراید و اگر طوطی شیرین کلام الهام لب نگشود
به کس را جرات ان نبود و لب و دهان لنهد بشکر نشان
توصیف الآیة عم یتساءلون عن النبأ العظیم الذی
هم فیه مختلفون کلا سیعلمون صنوف صلوات و اتحف
زاکیات و تحیات در رقم دفتر حسابش در محایف
انعام رحمن بیدان فلک دانش و جداول ارقام
برده کشیدان لوح بینش بخط حصر واحصا در نیاید
سران مفتاح قفل در بسته های مجاهدین دین مبین
در براد لاطیبین و طاهرین اولاد و مفاتیح خزاین

نخز

صبح صادق یوم الغدیر بش مطلع خورشید امامت و شام
خون آشام لیلة الهریر بش مقطع سیاه روزیان خوارج
از علو جاه سقط رای رهانیش خطاب عین الله و از سمو
جلال موطاء رضی بموسش گوش مبارک رسالت ناهی
یقین بیدیهی خواتمی نامش بار رسالت زمرد سواد لیله
الثلث روشن و توام زلف خلف خلافتش نبوت را زبطن
ام الکتاب بر ببین نبیان غلو نسبتش مفهوم اتحاد
و تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم و نسائنا و نسائکم
و انفسنا و انفسکم شاهد صدق نشان و اعلان
سمو حسبش را مضمون حقیقت مشحون انما ولیکم الله و رسوله
گواهی با بینه و برهان از ذره عبادتش ضربت علی
یوم الخندق خیر من عبادات الثقلین کتاب دعوای نیلان

نمودار

جنت کشور اما خسند در تعالیه مخزن عالم کن فیکون
منبر ران خلفا کاتم بیان مرموز و جهتها از رجا بی
خدا و رسول مخصوص طوالع انوار حقایق ایمان نشدیها خاص
محبان از طور نایب و مالک و هو جهان جدار اسیر
اعظم خلافت اند منقطرات ارتقاع رتبه شهادت
سعود سپهر کرامت اند و در انقطه برج فلک امامت
و وارث علوم راکب براق میدان سبحان الذی اسری
مخصوصان نص انما الجنة و لکن الله اشتری مو صفعان
فیا ما لنده مورد کوثر زلال و صفی و شاطعان عراس
الکیار رد اسرار ابد و در ایک غرفات جلال لوای
عرش فرسای شفاعت شان بر مفارق عاصیان نیا
کشور سحاب مراحم مکرمتش منقبت جار بی منقبت خالق اکبر

٥٠

تولد از آبا و علوی و امهات سفلی در جبه و نور زر عالم عناصر
ز ابتهاج گرفته اند زرکش نقبش نص الخطاب سلطان ملک
سخاوت و در نقش نحکم ایل انما شیر سو در میدان نجات
اجمعی زینت ده بایه بیلو قایم مقام مرتبه ارجمند بنو
آونده عارف معارف اسرار خفیه و آگاه دقایق نقوش اسرار
هستی نگاهی مشوای سعد نفوس و عقول مطالعه حاشیه
جاش شرح افزای سینه رسول اولین نقش صادق
وجود ناظم امور ربی در رمز غیبت و شهود و نقش آرای
آسمان و زمین رونق افزای نظام اولین و آخرین
کارخانه ایجاد راو کتب علم الاطلاق صف تسلیم
سبع شداد را حاکم با کمال استقلال با کمال استحقاق نام
نامش اسم اعظم ملک قدیم مستطوقه ایه انه کذبنا

در شاهی آنعام را حفظ سلاطین کنند ور زمین را که آیه
عنوانش نسلی نور محمدی چندان که اهدی حشم جو خور
محیط با بلی العین دیدی اگر شعاع مهر ولایتش از ظلمات
بهر کام هند سکندری نخورد و نعمای سوختند بر لعل عشق
اگر به سیت کبر خط کاران نه سینه کو نزشته کاریکری
خلافت در شیار زبان جهان سر گردد از قد سر رود
حبیش به سبب میسر سوکب جولانشر رکه بیدا شان
و تقدیر حبیش او میان سبب فرجش متحد دهنه کرد
جهان هر که در دو لان محب ذو دل التفریشش را روید
هد فتنه تمسک بالعروة الوثقی لاانفصام لها و هر که در باب
ولای اهل حق کحبث شد ایل نمی تکند سفینه نوح
من رکب فیها نجی و من تخلف عنها غرق هو الذی ارسل
رسوله

رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون
و کامل متقاطر و متوسط حجه متوقفه تا بی تقصیر بر بن کلکه نعت
تواند نمود تلالؤ لمعان سید در گزین گوهر موج تحسین مرج
البحرین سیح دو یقیت شاخا به حدیث رفعت
شاردوان تختش حرکت جان نیر فلک نحیه جمال آیات
نور بهر جاه ز منزلتش کرد این وجا عرش بربن لوا
صاحب لوای و فتح و ظفر صف ذو کان قیف
محنتش از نسایم رحمت شمایم لاخوف علیهم و لا هم
یحزنون و اضح است در قرب و احسنت سنوقین
غزا به رحمت ولایش در مقام صدق مقعد صدق
عند ملیک مقتدر لایح فریاد رسی در نجات بعد بین
و پیش از شعشعه انتظار شهادرد زینت باغلی مشتدی

المقتدر و هرش ادب در وصول منزل مقصود کیش صراط
المستقیم نقش از فروغ عقل اکسیر صراط حق
تسکیه از جواهر لاله حروف مقطعه کلام ناطق حق
وش و در شاه اعجاز گشته بر سر آن شاخ کاس
شراب محبت بر سطح لوای وجه دلآهان سجات
حال وتا جهان نبید او حلال ریخته قطره از شراب
مور قسمتش او رزقست و حصول کمال درجات
اسرار جمیع اهل کشف مشهور و از ینبوع اهل روایات
او عقبای قاف رفیع البنیان عالم جبروت سباب
و مقولات عشره جوهر و عرض از شروق تیز
اعظم علمش کمی و کیف ظاهرست و کار فرمای نفوس
مجرده کار گذاردان ابنیه فلک و عنصری در بسیط و مرکب
بای الحلف

بانجام مختلف باد سلطه و ملاذ اهل وصور تو جبه از برق
طوالع نجوم او هرشش با بر شهباز بلند پرواز عرصه لاهوت
و عقد شهرستان عاشیه از عان تعلم عقد تعلقش برهانش
قامع ابطال شرکین و براهین قواطع تعقیب و اشعه
تشکیکش بر عرانف سلطین و ماکین و بنیان دلیل طور
قهار لایزال است و بر مسند الانسان ابتش لایزال
جواب عن زرتنی دلیلست بدیع المثال در ذخیره ساحر
نور مجنس مصحف نخبه اقتدار شمس خورشید و تقطیع از قطعه
فرع ذوالفقارش ثبات اسلام شد تیغ شمشیر نورست
دین عصای حق تیغ نور از جابر جوهرات از سنن
او در لقب اسد اللهیش تبیان شد جای در فردوس برز
مرکشت ابو تراب شد آدم خاک خلعت و لقد کرمنا بزرگی

وجود اذعان فرمانش ان هو الا وحی یوحی نسخت مسند تقاعد مختصر
در کشف لطیفه ی رنگ غرض ساز بشارل از دهان فرش دره
شد بدایت ظهور لمعات جذب محبتش زند قندیل روز
بارقات قرب و منزلتش قاب قوسین او ادنی ساز بنماز
تنزیه بیرازشاهره غیر سماوات دنی حجاب جلالش مازاغ
البصر با طغی شد چهره ضیا بر مرحبات حضر روح جبرئیلش
والنجم اذا هوی استطار نتایج مکارم اصطفاق لا اموط
و از نتایج خبر این فیض با صوت ز شرف مرو
انک لعلی خلق عظیم سرافراز است و از روی وفور رافت
در رحمت بجهت مرانه تکلوتی حریص علیکم بالمومنین
رؤف رحیم بنوای جانب تختار ان ترتبه حکمت است
و در روز سعادت انداخته علیه اقبالش دم علوی و علیه برسول
بانامی

با نامه و اسمه احمد کاف بشارت رسان زمین و آسمان است
دقائق امن صاحب جلال کشت و رتب سلام ثبت جلالش طاق
ایوان کسری را زمین نشگ نشان تختش و ویران
و زبان ملعنت با رقه نور وجود سعودش خمود آتشکده
باعث گردید از جانب چند بتخانه خزلان مرزبان آن است
نور اعلام ظهور کرد شمع چراغ وجود محمودش آب دریا
و از جهالت ابرکه بانشر گردش زمین فرو رفته سرکوب
محیط رعان تا پرتو آفتاب جمال کمالش نتایج عالم
امکان را منور ساخت ذرات ممکنات بی نصفه الله احب
دیا شمع وجه با محمدش نقش ظهور بیاخت کن مکنون
بر دامان جلالک اعلند کرد و بمحبت [illegible]
معراج ازآسمان پاس رحمتش [illegible]

امور شش فرمانه قهار زره حسنو بخشیده جوهر مجرد و استکار
فرمایان خیام با ذیه فکا خطوره از وهوری حسن علم شرک
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
تحت العرش [illegible]
الا فوق اطباق افلاک [illegible]
الملوکا

الملوکه جبهه خصوصیت صیاد شاهان ذیشان با قرار
عبد المملوکا لا یقدر علی شیء داغدار است زبان
فرخ عمانشان با اعتراف العبد و ما فی یده کان لمولاه
سخن گذارد قائلشان لا یقوبون که الملک و الیه ترجعون
صفوف صلوات زاکیات متعال علم خالق البریات
و صنوف تسلیمات نامیات متعاقب ذکر جمله ممکنات از بدو
الی منتهای مخلوقات نثار روضه فیض اساس آنست که بیک
رسالت صرف بان لفاجریان حسنو دوحکمرانیش بعنوان
صدق ثنان ولکن رسول الله و خاتم النبیین موشح
و معنون است مشرر باهر النور عموم فیض رسالتش بطغرای
غرای وما ارسلناک الا رحمة للعالمین محلی و مزین است و لیلی قاطع
احکام حقیقت لطافتش با ینطق عن الهوی برهان ساطع

امیدوار از کرم پادشاه حقیقی و شاهنشاه تحقیقی که غروب
کلیس شوکت جلالی در کارنامه قضا و درباغ حکمرانی نخل نخیزم
الهی که از خیل خجالت تا خیمه ها در بلاد مغرب و از شرق شیدی
زنگ ظلمت از آینه ملک صبح بی از چین حبشی خانه برانداز
خطاکاران در زیر بار خجالت گشته و عجز و قصور است امید
واران بخشنده باد از کرم مطاع
لوای حمد در روز جزا بر سر شمس بطراز
انا فتحنا لک فتحا مبینا سطر بر روی بیت شاهی و حرم سرور
قوائمش هم از روی رعیت که لعنه الله نفوس غیر اعتبار است در بر نقائی
بی انقضای شکر گذاری مالک الملک علام شیراز خدای حضرت و ملکی
و اوراک دانش از آن وسیع تر است و عقب زبان در
جنون تیز روی بر دره ها بر در کریمان سلام سلیم اعدا از عیناهی
بر دو دایره

و عروس جهان افروز از شراب این زلال کوثر نشان
مادرهمان سابقه که امدادشان از این بحر بی پایان
و قطره از باران این سحاب عرف فرمانروای امید قلندن
که ندای بیاض کامرانه
شمرانها بر قیح والفرات جامعه انجمن بر رتق و فتق
و تاییدات جناب اقدس آلهی صف شکن اعدای دین جر
باشند بعد از صفدرانه حضور و آستانه مرفوع رای حرم
اقبال اسلامیه امید که وجود فایض الجود
مسکالمه هموار بر قرین مهبط فیوضات جامعه
و باسطاب حاجت ها و کار آیند قدوم بیه
همشیره جناب اقدس آلهی و مشمول عنایات و نوازش
نواب کامیاب شاهنشاهی ظل الهی باشند بعد از نقاش مجموعه کاملا
دو دوازدی

و کذارش شرح شمه از اسباب اشتیاق حضور فیض آثار
در دار مرفوع رای سعادت سپهر ورود
همت مرات ستلزم از برکات وجود فایض الجود قیلان کوهر
رشته زبان زربخش سینه بروجه تواند بود
مسند دولت انجمن دولت و اقبال و بهار ریحان گلشن عظمت
و اجلال باشند بعد از عنوان رشته و آداب رکاب دولت
وظایف دعاگویی رای فیض افزای سید الله
هر روزه شرف عرض تقدیس
عالیه امیر حر در این مجموعه زمان درخشنده و از نقطه
نقوش فیض دولت و حکمرانی ممالک بیست جهان گذر
شکوه نهانی شگفتگی در حدیقه خاطر شکفته و سر و روش
نسیم صبح شمیم نظران ظهور فجر فرح را نسیم و رونق

کرد دایره حصار العباد ان توانند که در و کشتگاه حرج
ممرد ردیف عماشر از آن وسیع تر است و خرد خواهد
بیش سپهر از رسیاه اندیشه و قیاس بر ستاوری
کمند رسایی نشستیل اشتغال در رقم شمار شد در
هر ذره ملاحظه عنوان شان و عظمت نمی تواند رسید تا دری
روش تا زینت بر هر صفحه صبح رنگینان خلعت شترزم
گشته اند و دیگری تا زبان از اندیشه او برتر عالم گیری گر
ثوابت و سیار را فرو نشانند قاهری بر نقطه دوری بی
عساکر همه بر نیه ستمرتیه محکم کرده تو هر فرمان شان
از حکام و قضات ارسال هم روز روشن شد و اثار
آغاز و انجام ظاهر و باطن اخراب ممکنات است
هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن از رقم قدر نظام

و تنوع و ثبوت صورت ظهور رد شته باشد از امثال
داوران عمار و شهر ار فرمائیم و مصداق انعقاد شاه
حال فلان بالقاب ... را با شجید چراغ ...
بانش گری خدمت لذا این ... روشن ... اسکو
سید که اقتدار این حرام چهره آن کشوده است لهذا ... از
عنایات شاهانه شامل ... را به فرمودیم و مسلک ...
انکه در بران دیوان ازل
نشان ابداقران خطی قدر سی حلقه ... در صفحه ...
منشور جلی الظهور آن نشنه ذلک ... الی الله ... سند بار ... زده
طومار زمان را مهر افتاب و ماه نهاده دو فرد ... باد
مکتوبات ... زبانی ... از روز یکه ... ب
وللا ... دیا ... را الطغرای ... ب ... الذی ...
...

مدبر خیر از اوراق جهان بین مقصود ملاحظه حسن
و عنایت قابلیت بندگان خاص و علا ... کان با ...
مشید ... انتقاد ... شاهی ... رتب
شده باشد از زمره بندگان برگزیده کان ... شمول
عنایت و احسان فرمائیم با اقتضای ... دربار
همایون ... گوش باشد ... هم
افزون باشند و مصداق انعقاد صورت احوال فلان
لهذا شمه از الطاف و شفقت خسروانه شامل ... را به
... مرتبه ... و پایه ارجمند ... گری ...
همایون ... از فرمودیم
چون از روز یکه قلاع قلوب اعدا
از صدمه هیبت ... نواب همایون ... لی
امین

امین ... ان از ... لفظ ... سندل است ... سته
مذکور ... خاطر ... شاهی ... ضمیر ... اساس ...
و جمعی از بندگان را که بحلیه اخلاص ... صدق ... آراسته
باشند بالقاب ... از ... عنایت ...
لذا کف ... ان عمار ... ار زانیم مصداق ...
صورت احوال فلان است
چون از روز یکه ناظر کارخانه امکان و منظور نظر ...
جهان ... جهان در ... تسلیم ... سند ...
شاه ... دولت ... سلطنت عظمی ... نواب همایون
ما ... مطلع نظر ... خاطر ... است
و جمعی از بندگان را ... لطف ... صدق ... ما
و اخلاص ... حسن خدمات ایشان ... در ...

... بعد ... ظهور ... ایام ... در ...
... ابام ... مراجع ... دالا
...
... مصلحت ... فتح ... اقبال ... باشند
...
... الطاف ... احسان ...
...
مطالب ... کنم ... دلیل ...
... احلام ... ازان ... معین ... نشود ...

دری که هر صدف اخلاص ما همه روی حقیقت بین تماشا
نیان ریاض حقایق برودی تره بحال سوی ابهای
رفیع تقی تمهیدی دارد بکرده بادا فلان
کنه ازروز نیروسالیه شکره
امکان در مجلس طراز مطلقه کن نکون ساغر کاعیاب
دکارانه تراب هایون با ایدت قدرت شامه از
شراب عالم گیری وجهانداری مالامال ساخته و سازنده
اورنه طنین سلطنت و طنطنه شوکت با اربه گنبد خضرا
انداخته پیوسته مکنون ضمیر منیر نظر دهنده گور خاطر
خورشید تنویر است و مکنون انید رکاه والا از
خورد و بزرگ باصه نشیند وجانه از حوران سیده
عدالت شامله سرشار نشاه التفات سر باشند اهدا
برونی

پرتوی از پرتو آفتاب الطاف مطالع جهان شارق
شاملی جمشیده بیک نفوذ سروده که تیقیان خاص
صاحب رزیر شاه شد و نوادر اختصاص گاه
از بزم ارم نظیر شنده که دسته از روضه رضوان
ارند هر شاه ایه و بخرشی نماید شیه کان رکا
والا علیا منعت تسلیم نمایند
انکه روزبار گشته در سرا بوستان تربیت بهار شاه
غنچه اندریش سحاب کرم وابر مطر احسان بهره صحبه
بصر بوستان بهشت نرخ و در چیدن گلهای کاملی
مظهر احسان الوان مرام پیوسته اماده و مهیا باشد
واز چوب خشک میوه حصول مطلب میسر باشد خوش
نشین آن این صدیقه خلد عنوان را وقف خرش

دهر هر که با آینه تماشای جنس نمائی شست و فی بیند
خود سیکام خوش شعشعانی اکمال داشتم با گوهر
از شاخساری حسنه بنا بران بر دو شد آن رونق
نیست و هنده سرا این پوست دیروده اینک
باشد اسباب حصول نام غایت حاصل ساعد
بنا بر آن خدمت داشته و اقتضاء نواب جهان
فلان کنه حون
از روز یکه سحاب مطر عالم گیر سلطنت و الا کهر نان و آب
جهانشاهی امدست از اتو جهانگشائی و جهانداری
فرزندان نیتابان که از برش ابر کوهربار و بارش
خورشید که پیوسته موبان جهند حشان
دیده کان صادق الاذعان شگفتهای بر روی خندان
دیگران

در رشته حصول مطالب در مان مطابقه در ساکن حضور
شهب شال دولت ابد اتصال بیت اعتقاد از جوب
خشک انها رکام چیده اند در ظل ظلیل تقریر اغ بال ازه
حاصل خرده دار سند لهذا با جنس خدمات
گری ایام حید و دولت ثمره از غایت عنایت
واشرف نشه از الطاف بلا نهایات بادشاه شاه کامکار
انامل و ال ناشتا رایه فرخنده مولد بر منصب جلیل القدر عظیم
لشان ایلنکی امار باشیکری دیوان اعلی سرافراز
و ممتاز سر شوم موجهه سرشته
کنه ازروز یکه رکاب لشکر گیتی
دهند شریک سلطنت عالم گیر در جهان بحالت باد خود
اشتغال نیوام سیاه طلب پیوسته نظر رحمت مانده

بجبال شور هیجای متوجه شده غرور را بصدف خود حزن

حضرت امیر فرزند حسرد و زنجیر خانه زلف در بند کشند

این خبر بگوش ریحان رسید در حین دو چندین شده مرد دربند

انگک حیند نافه مشک واقع و هزار دشمن بار غم و چند

بهره نیزه خنجر برستم کش اریسان انتقام بر مجال نکته آشفته

خضرت نیشنگ آنان محبس راست رخنه گذر اندیشان

نخواهد بود و ناچار در محله پاس در خانه بر شاه ملازم

انجا نیست فرهاد آمده در شور بحیرت آن دو جا کار تمام

نشده اند عاقلانه فرمی نهیده ام رحم شفقت نمایند

و ب وقت دفا نزد ناز رخنه بنهاد تکرد چیز نصیب

نامراسم فرمایند و مانع نشده نخوت نمایند و از

شرجهان خاص و عفو و عفیف خاص و عام است هر روز

مغرور با انعام او مغرور شده بنده این گشت بایست شاید از

شمانت عفو بحر درد جرخ جزو سر فارغ البال گردد

چون کار بجان و کار او باستخوان رسیده و نجه مشفع ملازمان

گردید بانیه فلان

عزیز خاص مقدس سامی معزز جمع زنبور که بر ملک

از آتش جهان زعامت برق شمشیر جان ستانش

آتش از زر خون جمر توان گرمی ملک و ملت باشد و جا

و لشکر و لذت زخم خنجرش کلو سر اعدای جوان و نیخ

لوای قاطعش لبان رایت زرین آفتاب خیره ساز و بنه

مخلص طعان سیاه اندران اهل ز آب تیغ آبدار

خاک مذلت بجا باشد دعای بقای عمر و اقبال به

خاص و عام و شکر خرقش بر عموم جمهور انام در آب شد

لهذا بنده اخلاص ترکیب با تمام اهل اسرا از درگاه جهان پناه

احدیت مسئلت مرام ایام عمر شریف قیام و قدام تمام

جنین نظر صرف دعا گوئی اقدام دارد و بتخصیص در این ادان

تخته زبان فرخنده و بعا حضرت خسرو نمایند آت لایزال

دلشکر کشی خوش نقش کشی نواب مستطاب عالی فتح دار السلطنه

اصفهان معمور و کلید سر بر پهن بندگان عالی بیان

مفتاح ملال ممالک کشای هر شهر و کشور گشته نقد ملت

محمدیه که از بازار رهان کاسد شده بود رواج طلائی بر آن

افتاد گرفته دار رنگ سلطنت و جهانداری بر سر

اعدای سرکش نشسته بود سرکوب جرخ برین ایمه محمد آگاه گردید

که محمد دا افتاب مهد دنبه خفقی بر عرصه ملک سور دهد

تاب دیگر پیرچشم کوتاه بینان خاک اصفهان از تاثیر

قدوم

قدوم بهجت لزوم در نظرها حکم سرمه اصفهان داشت

در حضور رنشد امورش بکون خوش آن گونه جهان کجا

رود است و خاصه اش کشتن از لشکر مروج علقه ذرت رقیه

هر کدام منصب مراتب و دا نگا کشور کشای عرصه است

دهات بسیار داری معارک نصرت و اجلال باشند

بعرض می‌رساند و جهت

رونق افزای خزاین فیض آثار دولت و اقبال و گنجینه

ل داری کرده نقود تمام عیار حشمت و اجلال بود مهبط فیوضات

نامتناهی جناب اقدس الهی بود در سایه خورشید پایه

توجهات دولت کامیاب ظفر الهی باشند نه وجه هر دراز

مهجه رازی ترتیبه اصلاح عالی و آلاء دهد بیاری

تحفه بالاترست دعاء در نظر بلند خواهان دیده

ازرفع از افاغنه هرات بر ایشان ملتمس دارد گشته و نقوش
وعرض وجان ایشان در معرض حیات شده الان جواهر
چنانچه در آمدن خایف باشند از آن سرزمین کوچیده
وحالا روانه مسکن قدیم خود شاه ولایت را بدستور
از منه سابقه متصرف خواهند شد و امید دارد اگر اختیار
احد الامرین نکنند انما نعیکم علی انفسکم و اینما تکونوا
یدرککم الموت ولو کنتم فی بروج مشیدة بعنایت
باعنایت الهی شمشیر منصور را بتخریب بنیاد ایشان
مامور و قلاع ایشان را محصور و جهت تنبیه و تدمیر ایشان
مقصور خواهد در این کرت لا تذر تبشر لکفری قلاع کفی
از وجود ایشان خواهیم گذارد و اساس وجود ایشان
که کتب نیز کیان خواهد شد و اگر طلعت ایشان را
ورق

علی نفسه بحور از خاطر خلایق بیرون کرده بهانه
سنگ بست نموده گشته باید حرف اعتصمنا بر کلمات از ارا
مروت مقام القرع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة الحسنة
آن گروه را دعوت را اطاعت و مضمون عفی الله عما
سلف از سوابق اعمال ایشان اغماض و از نام مجیب ایشان
نکوهم مضمون فحوای اذا اراد الله بقوم سوءا فلا مرد له
و مضمون اذا جاءت الحین حارت العین ایشان
از خیره را ادله تیغ بر در طرح حیرت دیده
بصیرت تیره و شاهرگ گشته خبر از هوش و نفع ازراه منع
و مفهوم و ظنوا انهم مانعتهم حصونهم قلعه کشی و خوش
را باعث نجات خود میشمارند چون حال ایشان
معلوم عقلا عالم بیمعنی حجت در این چند وقت جوش
خروش

۹۶
برتخت سمور خان و دیگر ایشان اخوانه هرجت غلام
یکی خصومهم انما بخصومهم ما اولیاء ندامت سعی راحدی
از ایشان نماند و بعد بسودی نخواهد داد این بنده تذکره
فی سنا را التخذ الی ربه سبیلا بنام فلان

عرضه علام جلادت بر روده

عرض باد به شکفتان مجلس بهشت آیین نواب کامیاب
ولی نعمت فی نفس حسن منشور سازند بر بنده چهل
نام غلام ایشانم و همو لنا خدمات القصد این غلام ظاهر از این کار
نظری یکی از چاکران است باسلطه بدواکی ستوده آثار
دیدار گشته خیال سودای مناهج را از سر با برده
خان فرمان فرمای الخد دست فرد خواهد ان خان
معظم الیه باعتبار بدکرده نازله در جمله خاصان

خروش سپاه مامور بکشف از رنج شش نجوان للامر خوف
کوشش در قلعه گیری نمودیم و جبار دار حیات تسلط افواج ما ره
از خشکی در میان آهم شده و در الا بار بر طاعت امر و جاه ادیم
بالتری حسن و مصداق تولوا له تولا انما تعده
تشبیه کرده بخشی با علام امیر ایشان پر داختیم و حرکات جانب
سگان هرات راه مصداق ان الله لا یهدی کید الخاین
از سر نزول به آب و بر آنند بر وا آنکه و حرف علیمرد ان
با دیگر از ایشان فهمیده راه بوحش لعضهم لبعض زخرف القول
غرورا عبارت ازانست لسمع قبول شنیده جمعی از اردو
هر گکه کف بد لول انی احلت نیز بهترین الشیات
مبادرک الات شکوه از سپاه جمکتر روانه خدمتی
شاه شوند معلوم است و مضمون لا تثریب علیکم الیوم

انشاء الله تعالی چندانکه خرده ملک نقود کامل عیار کوب
مشحون نهود ردار دری لالی ثوقب درمخازن
سپهر مخزون و ساعات دور زمان بدقایق
دورانی منوط بچرخ گردون زنجیر کیهان
مربوطست کلیه خزاین جهانبانی و مطالب کنوز خزینه امکان
در زیر قدرت و قبضه ملکت اعلحضرت شاهنشاه ظل الله و خلیفه
اسلام پناه تا قیام قیامت و اقبال مسکوک ایام بخت قیام
و قیام بخت همایون و موجب امر لازم الانفاذ اعلحضرت همایون
بالعالیجاه مصطفی خان رفیع جایگاه ملفقت و نهاده رسم ملفوف نقد
دراز مهدی قبلله از سایه گزینان مقصود الذات
ابدیت و کامیابی نعم و نعمای عنایات سلطانی مباهی شده
انشاء الله العزیز نجوم فلک در انجام و تعمید امر سعادت شید

مقرون شده بشرف وصول بخشیده و اسباب
مباهات را سرمایه اتفاق مطلوب مرام را پیرایه
کفه دموازین جواهر زر عدد در سلوک انجم درخشنده در
خزانه جود آسمان قسمت اعلحضرت همایون
شوکت دارا رایت قهرمان معنی ارض طول
والعرض مظهر مصداقه انا جعلناک خلیفة فی الارض
سلطان البرین و خاقان البحرین ثانی اسکندر
ذوالقرنین خاقان امام الخافقین پادشاه اسلام پناه
جم وقار شاهنشاه ظل الله سلیمان اقتدار
لازالت نقود الخامه العلیه رائجة الاقطار و الامصار
موهبت و احسان شده بالمعید و حشت طلای مجوهر
صبح فیض بانه طبع والا که از زر کار عاطفت

اساس مصالحه مستلزم خیر البشارت سخن شکر بظهور خواهد انجامید
حکم ملا [illegible] رئیس سفید آن
در خیلان افاغنه سکنه قراء و قصبات هرات شده در این ایام
رقت لیست انقلابیه در اوضاع ایران بهم رسید اکثر
اسیلات را از جاده اطاعت بیرون و سرکشی بر اعقاب پیکی از ایشان
امر شان بخود در مقام بغی و طغیان در آمدند در این اوقات
و در پیام محمد الله بمالک ایران صاحب اختیار جمشید گرفتن
تقویت نشر عنایات نقش آن بر دستور قدیم بکتابها و آن
طرق اطاعت بگردن گرفتند سوای افاغنه بهمدان شکن
هرات و ایشان نیز در طریق ادب انقلابیه عهد اطاعت
نشد تا آنکه گریبا دنوبا ایشان العهده کمان
مستولار او فراموش و مصدوق وسوسه تا فانگیت در

مقارن نسخه اجابا نقد بوساطت حضرت وزیر گرام دستور
المعظم الحاج احمد پاشا دام بعز و دولته و اصل گشته از
تاثیر عطیه سنیه خدیوانه نقود شریف دیجور موجود
در دار العیار عقد طلای احمر در دره بهای
آفتاب آفاق تاب بر حسب خرد او را در باره این
بنده چنین آورده نگه برز گردیده دراز بهر سینه
آنقدر و ظفر بر ساعت سعید برخیزند دل اصلاح منزل
در فضای سینه از فرحات نشاط رفاهی گشته مقرب
نوابی از عزت آن مانند به برجسته نمود و در
زبان از غنی عمود مرتب ساعه قناعت نشکر گذار
این عواطف عظمی بوجب و زیر مواهب
بدیع فرق افتخار بر چرخ دوار افراخت

المکارم اخلاق مختص بود از آنکه پیوسته بکلید خامه
وکلک ابواب مسرت بر چهره دوستان باز و روضات القا[illegible]
نگشته او نه جنت طراز بر زند باز ملال

با نقد عهد دستور انجم ملعان دار دار السلطنت
عطوفت احسان اکرام و نجوای ضم الکلیس بزل الکلیس مبادله شده بود
کشور بهجت و کامکاری از نطق حسن و جلادت مصون و مالک
رسید خانه معمار ایوان هر چند صح طبع جلادت سازد تفقد
حال مخلصان بر سر بهانه نباشد لیکن در نظر معامله
شناس جز کمال الدین کرامت اضطرار محبت را بهانه نیست و تفقد التفات
در خلاص خالص بر آمده در دار الغرب دوری شیر سپه قبول
اهدا رسید از رتبه کامل عیار تکلف سعادت اربابت نخواهد بود
افتاب
باقی ایام معرض رای
حیثی

خاطر شریف معزز باسلم و جهه متعهد تحسین قرین و خاطر شریف
و باطن سلطوان رحمت الله قریب من المحسنین شاه شاه
نقرا بر روح خسته نجدیدت که از آن ذکر تو اندیشه دار
انجاد خلوت باطن شراق مواطن اسرار انوار تجلیات
سرار غیب و شهود لمعان بدیع و ضمیر حقیقت گنجور گرامی در عالم
وحدت و کثرت خیابای قلوب احیا و وحدت گزین
واقف حضرت حقیقت حال را احتیاج به ذکر زبان نفعال آن آشنا
رجوع بوجدان ذهن صافی سرشت منحو هر چند در نظر طبع
شریف اشراف در انشراح مصداق نه ابا علا در نظر
والا نیف در زنده زبن سطق واطلس بوم آسمان
سپهر بها و نار رسالت لیکن بجهه خاطر خود بنیاد و عهد آشنا
دو تربیت سیر کرمانه برسم هدیه در برگ سبز از پی حضور
ارمغان

ضیای عالک در رسیده آرد در راستیکه طره شاه ظهیر
از شکنج شبح حوادث زمان امنه جعد شکین مهربان
خطا چین غم گرفته آتش طبع اخلاص سیر از غبار
فشانده بر سپهر نفاق بیشه رکه انگیزی حرکات
غدر انداخت چهره صفحه عارض نوخطان از زنگ
الم بدیرفته از یمن رعنی و سعادت اختری درخشان
گشت کوکب یگانه از فروغ عبارتش عنبر بار چشم
روشنی گشت و از طراز طرز دانه دمنده نوازی بر خول
سودی صبح الوصلی فراوان کردیده و عارض تابان
حکم از حسرت شکفتگی رخسارش جو گل در خون
خفت تعیر نتیجه کریه اتفاق مودت و عنایت نامه
التفات مضمون و نامزد این بنده خلاص

گرامی بهتر جو که در معرض تعبیر جز ایف طبع نقاد در آمده
چشم از خفارت انتخار پوشیده تمدن

محبت سقایه دار السلام و رزارت
المناقب
دولت وارث قب و مفاتیح ابواب شهرستان سعادت
و اقبال در بند نشدار بندگان لیث بن علی نقیه
کشور بهجت و کامکاری از نطق حسن و جلادت مصون
عالک محدث و بختیاری از نطق دل لشکر فتح گردون
و ما من آباد بر نقدیم مراسم و افراز و تکریم و لوای
اوزنم تعظیم منشور بلی ملاطفت عالی رو آورد و صحیفه شریف
در لا دل و بقعه منقبه علیا بهجت اطلاع ما هایا فته فیض ورود
ارسال از تحفه تحفه ذات تعدد سمات سامی غیر دادن
بر بر نعلیمای ریکار زمان بهجت و شادمانه حیث زیب و بیار

لیات نثر از راه دینداری خونخواری مخلوقات حضرت
باری را تنی راکه با بد عالی جاه [illegible] الیه و دیانة با تنها [illegible]
[illegible]
حالا [illegible] خور [illegible]
ساز زیاده [illegible]
لا نو [illegible]
با نو [illegible]
رنعمت [illegible] چون [illegible]
از نکهت [illegible]
نعت [illegible]
از لمعات قلبیات و فیض الهیه و اشراقات شمع
الیقین تا بیدات غیر متناهیه [illegible] زبان و راز
نثر

۸۹
نثر اضواء و [illegible] جشن کریمان شمع خانه [illegible]
شمع [illegible] فضای [illegible] امید آرزو در چراغ شبستان
در لوامع مکتوب حضرت [illegible] در روشنی
علو [illegible] رخشنده شده [illegible] روشنی بخش سراپرده [illegible]
و انجا [illegible] شمع [illegible] عفو جرایم جماعت ابرار [illegible]
در لطیف [illegible] و میر [illegible] از مضمون کریمه
اوفوا الکیل ولا تکونوا من المخسرین وزنوا بالقسطاس المستقیم
تجاوز [illegible] اند [illegible] اظهار شده [illegible]
[illegible] از [illegible] کرده تقلم آغاز [illegible] شمع
باید کریمان زبان [illegible] شکوه [illegible]
ازانجا [illegible] چراغ الطاف [illegible]
ویل للمطففین الذین اذا اکتالوا علی الناس یستوفون

و اذا کالوهم او وزنوهم یخسرون [illegible] فراموش که بعد
[illegible] از عظام [illegible] شان [illegible]
انتقام [illegible] شان را [illegible] چراغ
[illegible] لکن [illegible] الا [illegible]
بخشش ایشان [illegible] چنانچه [illegible]
ازانجا [illegible] روشن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
بلند [illegible]
و [illegible] خلوت [illegible]
تاجدار

۹۰
تاجدار اقلیم [illegible] و صاحب [illegible] کشور
تجربه [illegible] دار الملک [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible]
لاهوت [illegible] حقیقت [illegible]
در صفای باطن با صبح صادق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ذات [illegible] صاحب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

در ییلاقی بحر عمان سفینه وجود جمعی از شرار اربابِ فساد به باد
مخالفت شکسته و با ربِ مستغرق امواج الجنه و ضجه زار
پای ابر و سواحل بلا از خار خسِ حسّی اعراب طاغیه باک
و صفحات خشم و خمول نمایند و تجی رخ خیره اردان لشکر گیتی زنده
در جنت در بند رطیبه سال اندازند و مصالح این زمان خطر چند
نفر زند غز بالات بزرگ در بند و صورت انجام
پذیرفت اسلامیه اعلان
رتیسم منعقد داشت خلیفه محمد باقر استرابادی
مدرس دار السلطنه اصفهان بعد از تطبیع اداء عید تحیت
اغاز مهوت انجام بر عقد خطابِ تارکِ علمای اعلام و فضلای
تحقیق عظام دار الاسلام و اتفاقا اعلام دار رده در این ایام
سعادت فرجام در این احقر عباد تفویض رایات ولاه از
غرفه

غرفه و احراز شرایف علو نیف اکمل یسر شده و دار دار الیمن
فیض بسیار کردید از قبیل رز بقود رحم و جلا و از شدت جوع از
مکنای شسته فرار که در سینه موقف کلمه با حوال کثیره
انجا حاصل منفرده ملکوم شده و در هر رفقا جمیع کثیر از صغیر و کبیر
برآمد و بسیار از قتلو از فقدان قوت تلف و تحقیق بسیار از
شکف سکر بند جمعی از اهل قتلو فاتح کلمتین طیبین شهادتین
وانست رسول الثقلین بعد حبل و کتاب سراقوم عور دین
و شریعت منقطع بودند بدل لول گر غیره وان حال نقصان
ز المومنین نفس تسلوان صلح اسیما دمقار در ان تنفیذ نموا
فتوحیر انکم باز دی اسیاب حیحوی فسندا الا من الله
التی فهیه کوی فی جمعی از ایشان را با حفظ محمد اسباب و
تحویت خان و از الان کشور رشنا ماز دید الا عفو

دنفوس شیرخیه ایشان را باشرف فرمان وجود الدین نامر
هر حسن در ساد و منطوقه در غنای صد دهر از من غیل
نقیض زلال اغنا و فقه بعکس احسن صحیفه بر دو شیر صحاری
زانکه حضرات محمود حسن ز مانده اکر خان فلک فن
را نابیدات ایزدی و مدد کاری بخت سعید داخیه کشور
کشانه و دار اند و عالیجاه وزیر صاحب رای دیو دور
ملک آرای احمد شاه را هوس حکمرانند و فتنه از در دار
باشند تجره وسا کین و ضعفا درهمین بعینه کار
خانه ابد عهد از این حرکات بری ولا الحاله با
فدللاری مسوط لتید در مقام ز عیبر و فشار این بری
بست شسته دانش ن را درین میانه تقصیری
که با مال حسن و محسن وغارت نقد سیاه فتن
کوشند

شوند قطع نظر از هر شغل فساد بر مصداق تغیر من
تشاء و تذل من تشاء و با سر پادشاه از زیل سقوط
و تغیر و تبدیل کار جهان با سه مقدار تونی الملک من تشاء
و تنزع الملک ممن تشاء و شیب سلطان لمیزال محو
در ربط و خانه سکه زمان شوید فی خیال الله
دشمنه بخیذ الله اندر جمعی بد سیرت در فرار انکه
و صاحب دولت سکه بکر مسلط شوند تا سوی بیخ سکه
رهنمیان و یکدیکر را ملاقات خواهند کرد اما
تجره و رعایع الناس از هر یکد زعدم کشت در میانه
با جمال لشکر حوادث بکردند مهنجر این حادم
رعیت نفس از اسباب الحضرت خانه القاد شان
بزم سمع مبارک ناصف فرخود دند باید الحضرات

لطف الفاظ عنبرین نسمات و بنفشه و ریحان خطوط
و عبارات اجزای مرکب القوای نقط و معنی وار و به
فیض نکهات دل نشین برای تفریح دل و ترکیب
ترتیب مفرح نو شد اردی لولو جان فزای تر تریاک
قلم عنبرین دم از لوامع معنی و جواهر بیان و تو
کلمات رنگین و مرجان و مروارید استعارات
بلاغت گزین بجهت تقویت قلب رنجوران تسبیح
ترکیب فرموده مخصوص شخص زایری در تسکین اخلاط و ان
مقدار روبیار ناسازگاری روزگار گرفتار سوء المزاج
اعسار و مرض عسر العلاج احتیاج و افتقار گشته برای
اصلاح مزاج فاسد اوست خوش معجون خطا و شربت
دینار برای تنقیه اش از اخلاط ردیه افلاس فکری در
کار

کار دیر نفیعه حسب الاشاره مبلغ فلان از کیسه سرمه نعام
نمود چند مثقال حب جوهرکیمیای سیل صدق سر نعم
باید فلان
کرده عنایت نموده
امیر الامراء العظام نظام الملک ناظم صوبه دار دکن لطف
الطاف شاهانه از اعطاف باد شاهانه بنظر اختصاص
مفوض است بار نیز بانداز روزینه پادشاه بحر و بر
و جانشین خضر ولشبر مقصد تذکرنیه والبحر اکشف التاج
کلاه کلاه مخدوم فتح از منابع بدایع انسانیت ملک شجون
استعدادات انیعره مغن را بایار باز که تا ثیرات نادر بجون
در یک جعبه داری جاری ساخته است عام حقیقت حضر وانه
بحر و نه
را مصروف بر انتظام دریا و سوم حیثیت های ممالک
سلطنت و تعمیر مهام و رایات و ترتیب مناصب عنایات جبخیر

مزاج و دولت محبت بنیه روشنی دانی و رجب سعادت شهیدی
سیاه ضمیر انور در صحن خطیر ره شرح اسباب ریاست
از تا فزون لعب و رفو لهذا العوض لبن جیوه حب
شوق لذا البهاء را جواد کحبس فرستادی و لطف
اطالت صورت والوس ملطفان نامز در رایز نمیشود
چون درایام ناسازگاری حوالی حوری و سود المزاج خلل
مجوری حوادثات تکفیرات نعم السلبا ده تحوت
ملاقات و دافع مواد کدرات مبتلی شده توقع که چو نسخه
مرکبات سواد مدلول مکاتبت شریفه تقویت بخش
قلوب محبان و بدایع ترکیب انفاس مسیح اقتباس
و اجزای مرکب القوای نسخهای کلک اعجاز اساس
شامه مرضای دلهای ریش باشاه لازمه القیاسات
توابش

توابش نعمای حرص و دارند ۸۵
حالت التحریر مفاوضه شریفه افروز وسرتوم قسم مشیرین
شده بود رسیده تا شیر جامع عنوانش باده فرح از مزاج
خاطر بخشید و حلاوت انگیزین مضامین دل انشینش مرارت
فراق از مذاق کام مخلص امن جو مکتب فراق ناکام ربانید
کالجوهر بشکر کامیاب منتخب گشته رستم کاغذ نیز حفظ
کافور کوش خشک سامع سامع دل دیوار بیشتران را بردن
جواهر حروف سخن بخش دیده مهر کیش ان گشید
خنوانش ابد هر از روشنان بیر ابرک مجبت پرورید
عبارات جان تقراش ارکان اساس محبت را
بمکن حکمت سوخ براد ارد التحی مفرح معتدل
دلکش من بود طبیب کلک حذاقت تصنیف از سنبل

خبر انصراف خدام کرام از طوف روضه ملائک مطاف
دماغ جان و جهان بخندان از رایحه نسیم باد که
موجب از کلیات آن تشریح نواند نمود چون در جزو سقام
حضور لازم السرور رکاب مرام بجان راست مهیا بن خود
تبریز ساخته بود در اوان ایاب بیاید این رنجوران
الام مهجوری رسیدم رنجه سازند و نظر التفات بجانب
خستگان دارد و دوری اندازند چند روزی
با نفاس عیسوی اساس محبت مسیحی خاصیت با صلاح
مزاج فاسد صاحب فراش بستر غم غمخوار دل دردمند
دوستی توام پردازند مجتنب بنرمین غمزه خشم دل اهم ارجاع
مفاصل ایام انفصال سلاح الصبر [illegible] تسکین دهند
از در رمق زاق فراق را معجون فرباس صبر بار طغر
دادو

دادو اقلی محبت جانانه به بهبود قرین سینه تب حرارت شوق
محبت مسرت بقرص مبارک ملازمت مسعودی شراب
ریخته دفع و تولیج کرفتگی خاطر بمعجون الراحه این دعا ده دلسوز
رفع مستعظم [illegible] دهان از قرار که مذکور شده
سلک [illegible] این عده خلاف گشته در ذرقیه لسعام گذشته اند
و ازعده [illegible] صادق درست [illegible] جلا نشر دلگشای
نقل شربت بخش مفرح عمرداری حضور بهجت از اسرور
نفوسه ازانچه [illegible] الام با کامل جسم ضمیر محبت تخمیر
ساری و باری [illegible] افسام [illegible] پس دهان بر مزاج
تشخیص طرطار [illegible] ان شاء الله تعالی [illegible] و حکات
بینجیلی محبت قبول معجون نجاح و درین بکام موصول الیه
فلاصه محبت لطف عاقبت [illegible] از نهاد استقامت

زور ترحیات [illegible] ان غمدیشان جانب دریگو آب
تا سر [illegible] که مضمون ایه فانتقمنا منهم فاغرقناهم
فی الیم بانهم کذبوا بایاتنا وکانوا عنها غافلین
کشتی وجود انطایفه فرعون رهاگرفتار طوفه
غضب [illegible] اصدی از ذنب لنقض [illegible] حسب
[illegible] بخات [illegible] ز بحر [illegible] وز هر اغازنجار
[illegible] آب [illegible] روانه باشند
وجه تو توسط طالع [illegible] اقبال نقش حیات فوج
کوه بلا [illegible] راند [illegible] ان شاء الله تعالی [illegible] کند
سفاین [illegible] انجم و اختر ذرنگ مشحون خورشید انور
در بجد [illegible] خضر جاری شد کشتی عمر [illegible] خواهان
امید [illegible] ابد [illegible] ظلمات جهار [illegible] بحر [illegible]
درحفظ

در حفظ حضرت باری تعالی
ان شاء الله تعالی حکیم علی الاطلاق و معالج امراض نفس و آفاق
از عطار خانه قدرت کامله [illegible] التهاب [illegible]
[illegible] شربت [illegible] لطف [illegible] ظلمت [illegible]
[illegible] صندل [illegible] صبح صادق [illegible]
طبع [illegible] ذات [illegible] صفات [illegible]
حصول [illegible] عمر جاوید [illegible]
شرح تجرید [illegible] باطن [illegible] امور
غالبه موافقت ظاهر [illegible] حقایق [illegible]
[illegible] قانون شفا و نجات [illegible]
ضعف [illegible] حکمت [illegible]
تاثیر [illegible] سرشار [illegible] کیفیت [illegible] مفرح فرح بخش

راغ تو غرقاب عدم کرده اند از غیرت دریا دلیش گوهر شرف

در اول بیت ... از آن ... خوش [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بر سر ... کار ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ماه خورشید چشم عالم ... دریا اگر ... تا ...

بهای ... سلک ... الذی ... تشرف

خطا کاری از لور ... بدیهی هر گاه ملازمان ...

سرکار ملازمان ... بکشان ... قرب

متوصل ... باشند امور ... قرب

سرا ... ارکان ... مسطور در ... خصوص

رسم التفات ... و مسطور دارند از ... اخلاص

موفور الالتفات ... خواهد بود

هو الله ... ظهیر کم ...

... و معکم ... از انوار مطالع

... لطیف طبع ... نشان ... مخدوم ... کلیه

خاطر التفات ... ضیا افروز ... اند ... دیده

بعضی ... مخلص بود ... در این آب

... برد ... اخلاص ... دارد

...

سد ... سفینه حیات الانام ... الغرق ...

... شانه ... نوح ... کهباکجی

... غرق ... سلامت ... خیر البشر ...

ائمه اثنا عشر خلد الله ملکه ... رسته

... زنده ... باد ... در دماغ ... شده

... کاسه دست ... خاک ... آلوده ...

... باسفاین ... آمده ... ساحل ...

انداخته در خلال ... الکفار ... منظر ...

... باران شدیدی ... کرده

... باران غضب الهی در ... بارنازل

نزول رحمت ... گشته مثل کریمه

فغشیهم من الیم ما غشیهم فاغرقناهم اجمعین

کلاه ... در هر قدم جده شده ... شب

... وعده کنداینه دست ... از جسد ... کلان

... خاطر را از ... اقتباس ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

... کرده ... رسانند و صاحب ...

... دریای ... وجود ...

زهم گسسته روی نهالیچه سفید و شمع پرتوش چون زرون
زلف گشاده سیه از برخ باد صبا انچه چون گشتی و گوش
مهوا انگیزی شرایط هوش و تدبیر فرزانگی نبقاق
خواهش نظام در دفع مفسدان نفاق کیش معدت اطلقه
لواء شکن مهر سپهری در همه جهان افراخته
و بفحوای الذین یعملون الصالحات لهم اجراً حسنا
خورا با بر جزیل حسنه امید دارد و بموجب
خداوند کریم لعباده الصالحات در داور فراز
بوی سرگشته بحق حمید بر نگار ارزن خود حضرت شکسته بدفع
ازار دلهای مسموم بندگان ازحد عموم از تلاوت
جنید ادلیچه هر روز نسخی تازه فسرین دولت ابد بنیاد
شهود با فراوان در شاید
بی

بی امید است پایان شب سیه سفید است
بجعل الله بعد عسر یسرا ان مع العسر یسرا الله
الحمد که خدیو بحب اند دست خادم در نتیجه توجه ودیدها
تلاب استطاب خانی خدایگانی دیده مهر و گریبان
خاطر خواهی نخواهی بالعوت کشیدی و بهر کنج حکمت
فسری در نبولا واقع گشته بعض خدمت شرایط سینه
شد هر چند فرستادن این بودز ضعیف گریبان
نبایند بردن زیره بکرمان بود لیکن مصحف تحفه
و ضرب المثل دعاء در این ضمن کما همان بهره کاکام
این بحور مستهام مذبها ثمره هم شرنگ هجران
داوده زهر ناکامی هیهات هجران مسیحا حانوب
تحفه مصحف دانه محبت شریف شامی گشته اینست

اخلاص کیشان با سینه ای آتشین
کلید ابواب فتوح و سراج سراچه
روح و ظفر از اعلام نصرت وبهار رنگ در دولت
افروز شعر بر دو نوع محاربه قسیا بین التجاه و دیگر جان زند
در کمون الماء به شکست فتنه سوی یه دقتی کهنه گیر گشتن
دو روز الظفر از شکر او بسر که کمان عنبر ار در کار زر
دنبال زر بیشتر ام او با سعد دهر از تعرش کار زرد رو مصر ایران
جمیع ثاثه در اسباب منحوسش دارالسلطنه اصفهان تبع ای
ممالک عراق بیا شید مالک الملک به مستحق بیعت تخت پرفند
بود در زیر با نفیر و زر حسنهای و لیکن زند وحش بعجب این وز
تراز صبح نوروز منظر خورشید انور رسید در رهای حسری
بر دوی منتظران این لطیفه غیبی گشود در زنگ کدورت
از تیشه

از تیشه دلهای زده در حقیقت این عرایض که در عالم بهشت بیش
کشور خاطرها از محاربه عموم چون حشمه این مکتوب گشته بعد
صفوف سطور گشته گرده نظاره ملازمان سلسله مطلوب انجا حرف
از نقش مخفی منظر را رانی و هر حرفش این سوره فتح ایی دوری ش
سروری است سرفرازان گشتن ان ربعه ودولش و بیرون ولا
دران مخیم دار انشاء فتح نام در بسیار لفظش بیاض دو روز زیبا
کشیده شمع سیاب از نیام کشید میدان صفحه حرامیده
و هر کلمه اش مملو لشکر از دایره حرف سیر نهای سیاه بروش
افکنده نقش لشکر گرده عموم رو با ارتقاء گاه در رقت الله
الحمد لله انش زنده فتنه و تمام اهل وطا یفه زند محمود وافر
مسرور گشتن شاد ارتشان قوی نشسته در سر شته اقتدار
مخالف اکنعار دیده خود دوان و وقت ابد دار رسیده الهی

تعبوان شعف زکر خیالات تیا ردیف معنا بارکیه برآ
لنز اشعار کارخانه شعر دکمه کتان در برابر
سکه زند چه نقاط در شش حرف حرف میر نشنه
حرف را در حبالا غلطان جلوه میدهد الحاصل
غزلیات مجموعه غزل اگر انرا بر رشته نظم
چنیده شود بسبب تقطیع بر رو رش شانی برتری
گردد اخلاص میکردند زیاده چه لسنه با شلان

حضرت انوری رای

صاحب ضمیر کلیم کلام سلیم النفس زلال شرب نفس لقب
عرفان مکتبی که منزلت ملا شهرت شاهی ...
با قند بزم شاهی مقرب حافظ تذکیره ز طوفان ... لطف
الکی حافظ ... شانی و حسو وسی بلاد که تخلص تخلص ...

دران بایه

زیرا که وظیفه ایشان دعا گوید و مکتوب ... ذخیره دنیا
... ایشان کتاب ... جامع عباسی ...
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
لیس ... در رباعیات فضل و دیگر طوطی زبان ...
نقد ... بشد ... بیت انتخاب دیوان ...

عمر

وشان بشد ... الغزل به نظیر تقصیده منظومه
لنز سلیمان نظر تا مکتوب مسعود در رسید
انکو حسن صفای معاشی در دریای لطائف طوفان
... و نخان ... در رسید ... سخنگو ... از
سحبان و حسان ... که هر اگر منظومات
خوب ... نظم ... سنگ میزند اگر انوری
مهر انور با مطالع فروزش معارضه ...
رسائل ... معانی غیر مقید لیش ... پرورده
صدف طبع نامیت همه در یتیم و الطاف ... رسیده
معاشی ... گر که بیت از اوضاع صلاح
غیر نظم ... گفته اند بسیار خوب و همه دلکش ...
... والله ... اعلیحضرت ممدوح بر سر اوج ...

۲۲

عمر و جهه مسعود کرامی در ریاض روزگار و مجموعه ادوار آمده
باد ... مشحون ... ابدار در دریای ...
[illegible]
معاشی صدرات ... از حریر خانه ...

غازیان مسئول درزق اغازی معبود مظفر کوب مدتوق
پیشه بعضی ازجابازان معسکر ظفر اثر ازطلا برون
دررکاب رلالازنتره اندکاهی نخمش نراج دبیب ملخ
دوسیه جهی علاج سکرند هرچند درالتهاب سلی ایران
جریکر فشر خون خصم فرو می نشیند دستیقای تشنه
کاشیان خیزنخون شکر شکین نمی نکیو اما چون برد
ظاهرستان عالم صورت دیدی قطبیان جهان
غرض حضور ظهیر ازاسباب حفظ صحت وازاله مرض است
وقطع نظر از همین نسخه مطلب این سرکار برکت انساب
بان استان نسخه تنفد دکیات دوا اماده زرد جوبات
انسرکار فیض اثار انجام یابد درنراج علیل عالم امکان
حکم شربت بی نیاز دمازه الحیوات خواهد داشت لهذا
لول

سدره اساس نیند بار قمه مه بذیر شعشعه مهر عالم گیر
عالیان ظاهر خط مصداق صدق اشتاق وجوه
گویشند ناخوده الا رنیا ناخوده ازان وجه سیح زکی
درگاه جناب رب العالمین در مرتبه استان ال
طه واسین بانساشان رامنظور در دفعات مکانا
نمی فقت گزین مدارج علیای قرب سلطانی
ومورد عنایات عش زنش خانه فرمانیم حصول
انتقال حال نیکو محمد علی خان باقی بلقب شده
امثال خادم استانه مقدسه منوره متبرکه است
تدر رخصهای فسیح بخش لالت دلالی ایز امایز
جریده نقش لعل ازاد ملاحسبا الله یوننا هذا که اغاز
طلوع نیر جهان تا دم دوظهور سلطنت کشورستانی
نوبت

برصول قسم اشرف صادر فرمان مبلغ زر زرجوبات
استانه مقدسه بلاد بتدارک اوده تسلیم محصور زر
اطبای این سرکار نموده با سجال روانه اردوی
منع نماید در تیقن مطالبات اشتغال نموده باشند
کنه ملا محسن بالقابه
مدرس بزرار جرب ازقبل مشغولیات توجه ذات
توجهات خاطر عاطر اقدس اورد حمید واری
منهد بدانند در عرایضه مجد ان نصفت بسیاد بیان منافع صلاح
وفیض مطلب حسن نمایند داحتفاص اخنفه وز به میبته الطاف
الطاف بروجه کافه وسیله تمهید اشفاق بدبیح
ولنی گردید نیمض تدریس کمی کان رب بانا ادمعی
داشتیم اما استدعا رضا نند ریسکی نیس نداشت

نواب همایون ببست در رسم بندگی وعقیدت توی رسته ارز
نشاده بازه فرخشگوار سلکی این استان همیشه مرتسم لهذا
ازاتبدا فرمان سوی استان منظور نظار را لطف خاص
باریافته ضفر آری قرب اختصاص سینه برتبه منیف جلیل القدر
نظارت بیوتات سرکار خانه شریفه سرافراز و ممتاز فرمودیم
صاحب جمعان کل بعد از ورود احسان نظر تنبیه نظارت اقدام
منهد طرفه نمی خود را معاف ندانند
کنه میرزا محمد رضا بالقابه
نغمات سیح موفق وعطف سکران خاطر دالا مستوفی
کشته بدانند که در وقت نغمات الیه سلطان اعلی حرس
ارزه فسکنه طالب قرب کیشان و رزتو بهار ارام شادم
تنهای محسن فرین کالبد بدانند شان گشته تیمف

و سرای داران کیوان مقام و معماران مهندس طراز
بسیار فن و سنگ تراشان فرهاد کیش خارا شکن و نقا
شان مانی هنر آزر نگار و باغبانان صنایع پرور
بدایع نگار شان را به اصحاب قضایا و عمارات و باغات
دهند باطلاق
از آنجا که ناظم کارخانه قضا و قدر و ناظم لطایف این
هفت منظر زنگ فرش امور جهان با ضبط و ربط
مهام کشورگیری و گیتی ستانی را به رای جهان آرای نواب
همایون ما که آستانه نظام کارخانه عالم امکان
و رونق افزای ابواب معموره دین و دولت
ابد اقران را بذات کامل الصفات اقدس حواله
داشته تخت فرخنده بخت سلطنت و دارالملک ایران را

بجلوس

بجلوس میمنت مانوس اشرف ارجمند رشک بهشت برین و زمان
دهر و قرآن را دولت عرصهٔ جهان را از تارک
مبارک اقدس سربلندی کرامت که در فیض بهار
برای مرحمت بی دریغ شاهی آثار طراوت و خرمی
در صحرای قلوب عالمیان پدیدار و از چشمه سار
خواطر لطف و رحمت فزون ظل الهی ابد نهر مکارم
ما نیز شکرانه این موهبت عظمی و سپاس گذاری
این عطیهٔ کبری بر ذمت همت والا لازم شمرده
و هر یک از بندگان عقیدت کیش را در زمان خلافت
نشان و غلامان خاص خاندان ولایت نشان
را بخدمت بزرگی و سندی که شایسته و در خور
موفق گردانیده اخلاص [illegible] ابن آستان

کتبی نور و نیز پادشاهی [illegible] باشند و عهده شناسند
چون از روزگار
بانی نهفت کار و عجایب و معمار معموره این [illegible]
[illegible]
سلطنت کبری را رفیع نزد نظر ما که [illegible] ساخته ایم
این عادت عظمی و شکرانه این موهبت کبری بر ذمهٔ همت والا

لازم

لازم فرموده ایم که هر یک از بندگان را در سر زمین
بندگانه منصب شایسته خدمت قدیم و حسب جوهر ذات و نجابت
ابجاد توام باشند و امثال و اقران [illegible] بوده
از انوار عواطف و عنایت بی نهایت سازیم از آنجا که
مصداق انعطاف حال شکر [illegible] میرزا محمد حسین تخلص [illegible]
صحت ضمیر و اخلاص کیش [illegible] و بنیاد عمارت
و حقوق [illegible] و دیگر نیک اعتقادی رسیده از ابتدای
فلان نظر رشته باغات و عمارات مبارکات
واقعه در اصفهان خلد بنیان را منوط بعزم
العالی [illegible] البلاد [illegible] مفوض
در مرجع [illegible] ساخته و ظرفه [illegible] اسم نظارت
[illegible] صاحب کاران [illegible] اهتمام

و عقیدت نو ... دولت شاه باده خوشگوار غلامی
این آستان همیشه ... لهذا از مبتدای سلطان
موالی را ... الطاف خاص بادشاه
خلد ... مرتبه جلیل القدر نظارت
بیوتات سرکار خاصه شریفه ... فرمودیم
... نظر ... نظارت
اقدام ... معاف ندارد
... خاطر
خورشید مظاهر اقدس ... منیر مقدس
... بندگان ... درگاه
درگاه جهان پناه ... آستان ...
... الاکبر الجواهر
دیده

72
دیده ... مصداق ...
باسط ... در درگاه ...
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
... درگاه جهان ...
...
را بعلاوه القاب ... جهان ... احکام

هر جهان ... مبارک اقدس ...
کرامت ... فیض ...
شاهنشاهی ... و ...
عالمیان ...
...
عطر و سپاس ...
لازم ... از بندگان عقیدت ...
دودمان ... خاندان
ولایت ...
...
باین آستان ...
و ... عالم ... مصداق
صدق

صدق ...
از ... درگاه جناب ...
آستان آل طه و یسین ...
در ...
...
...
بالقاب ... شاه ... خادم آستانه مقدس منوره
...
...
...
بوشا ... طلوع ...
دکتور ... نواب همایون ...

کلمه زرهای باغ شوان گفت بود رنگش چو خسپند از
سرو سهی شوان شکفته و نوع این آثار بهبود بر
خوارق عادات سیزند چرا نیم دمی نگاه دارد شب و چون
برق عاطفه ریزند و برنج عاطفه از کینه و بسیم
چینده ای در خانه و مخ بنده سالار شبانه نگاه ایشان
از ترتیب فسح دان بازیانی و رنگ با فضای حسنیت
همراهی با صبا و شمال نمود و با جانب تشنه راه
نمونه نموده فارس زمین قرار شده جانگیر و زرکه
سیاست ناسیم والمراتب مقصد در جهت تعیینه
است دهان برنور رسانید آنچه راجع دیار در دامن
عوض رانت ذره صادق نسیم و مصداق ای تو عدون
لأنت انتیه زمام باد بار مقصود و دخان نیکر آن موجود
از ابهم ظفر

رابار ببانید ذلک الیوم الذی کانوا یوعدون در آن جنگ
بی پروای شنیده پوستان را به باغان فرستاد
الا ان حزب الشیطان هم الخاسرون در ظرف زمان
عدلش کاسه گرانه را فلک خم در کاسه که بریدم بیم
تعیش فی الدمع نور در چشم [illegible] جوانان پای
برد و در رگ شراب بسر تیغها خوانده اند که
الذین کان له قلب او القی السمع [illegible] شهیدی
نحوی با هم گفته که در کفن زمین سر نوانند شد
لیکتمون الحق وهم یعلمون کله برانه را جان [illegible]
خیالات خام از کله [illegible] رفته که ماره نفته [illegible]
تجب نوع حق دلطلب کانوا یعملون باز انه
صاحب بیداند برگزیده کلاه [illegible] می گردند
این طرف

۷

از صطبل انعام فترن فی یوم الموعود چشنگ سیار بیرون
خواهد نوشت و باشد برام مرحله چهار [illegible] برآید
خلاصه کعبه
از آنجا که ناظم کارخانه قضا و قدر
و ناظر نظر دین حق مسطر رونق و نسق امور جهان
و ضبط و ربط مهام کشورگیری و کشورستانی را برای
جهان آرای نواب همایون ما داکه داشته و نظام
کارخانه عالم امکان به رونق افزای معمورات
معموره دین و دولت ابد قرآن را بذات کامل
الصفات اقدس حواله داشته بخت فیروز بخت
سلطنه در مد ایران جلوس میمنت مانوس
اشرف را جهت تعظیم فرمانده [illegible] فرمان روا

این زبان وحشت به سر رسیده الا انهم هم السفهاء ولکن لا یعلمون
دو جهان که با حضرت لعل الف بابا نه شیرونه آنچه سنگام [illegible]
[illegible] سور زشت شده اند و نغیه فیر فی الارض او کیف [illegible]
هر شدی بسان ماره تنگ کرده نشستن شده هر تو [illegible]
چشم اوش سینه ایش اجاره چون نیزه سر گریبان کشیده
و جهان ما نشسته خداق یاد من تحیه اگر از تفنگ صدای
بخیر و سر به حقیقت بریزند اگر از شاخ تیر و لرد بر مغزی
سراند از گلوش اویزند گلو تو تا لب تیر که دبا روت
از صدا افشاد حقاق را چنان خشک مغز را کرده [illegible]
صحن فر بر سر رات انگیزد و با شیر ان انقلب [illegible]
در در انداخته اند در انداز ماشم یافته و با خونفشان
نام طبا بچه برده اند بیچ از طبانچه تیغ [illegible] در وجود آتش گل

شده چون چشم نیم خفته و مستند چشم دا ابتر بحر رعنا در خنک کی سوری
و شیهه کرد عیر و بلا نظر جلوه رعنائیش ندیده در لبش از وقت گذشته
از طول یا منیا ارقبتیله مقفو دیگر و معدوم لا اثر
و الحق در چشمه چند بو ملت کسری از عدل سیاستش معلق
اذا ارادا الله رحمته خیرا جعل السلطان اگر پایگاهش طاق و رفیع
و از فر ظلمت بر کشور طالع ذره ذره در آفتاب بر نو بهار در وزیر بر بیت
احوال عموم خراسانیان بتخصیص اهل استراباد تا فتنه سخنه
سیاستش خیر برد و ترکان مردم چشم طرفة العین از مرحله
غافل گشته در جنگ سایه دارش دمی در زیر سایه
لحظه خفته ضعیفان بیاسایند پهلوان سپاه نوش
او در تنگه محلات برده در وقت از هم پرشانند خوانتش
اللهم ابته بارز در ملک بغیر سراغ قاب نتواند کرد یا با خلاق

رنج

صبح اندوه هر روز باشع و سرا و محله میدان از قطعه عیدی
از خوف محسن احسنش بنفس نشوانده کند سطرش عقد الشتر
نقا نوده مسند امانه زده نه در ازدر نقاره جهان
خبر نفیر حسرت گشته کذلک بنیان الله اعمال حسرات
علیهم و سالم نفس خیرش مجد بدم توسن نفس بیدار اکره که
رهایی بندان نفس بند آن ده در احلاف نفاد نعمت اشان
در آتش فقره خود داغ بر سینه نهند فنکوی ر یا بجا بیام
و چنین بیم و ظهور رسم شاخ خود ریحان چنان
گشته ره قدرت تواند که آن فرز ذلک
لعبرة لمن یخشی دخترانه جهان زن گشته در کاسه
محرور تر شده لوا نه ذلک الایات لادنه
المغرور اگر از اهل خبر خفته چو طالع دیده بیدارشان

از نیران اظهار شخص منظور سعادت این مرانکه
انچه زبان فلک مدح سرا رفته معذورست در ابتدا
و مکتوب که بی رسیده اگر بچنان سکنیش بر طبع او ازانهم
گران آمده بخوابست به یار تمنی شده و جواب آنرا
بجا شوی دا که اتفاق ملاقات اغد لیکن گوشش طرف بیاید
لیکن طور تحریر آن سطر بر تقلیفه های خانه بیرون محمول آن
و بجواب بیدره حیث اگر سخن دست در آب هوای ما زند آن
در مزاج گرامی حس اثر بانجش بیده و تب حیوالی انیست
لب آن که ملام ضعیف ضعیف شده اند در رهائی دفعه
اول بجوابهای زنگ از دل زدا آنشب بیان را
در میدان بیان حرف جولان سیده و چون خوری
غفلت شده فوجی بیت فضا ادا کرده اند که

در حاشیه: بیدار شد

بشنو که خشم را رسیدم و دل از ده سوی در نیخ
بسیار است فاستجابه خیری دعوتی بان از معالم اخلاق
انجاب شدی جهلا بسر بان تقریب با مالهای
سخن را تمام داد و شاه بر حضر نقدیاتش رفع حجاب و اجابه
نماید باقی حلال
باد در و طریق بسیار شدی وا نیدار در ادی بخشی رسیدی
محمد مهدی بر لوح شهادت مستفیض نفوده در فرار دوا
و کتب سبک خبر گفتگو ارهم طرف در جولانست و هیمنه
ترنگ سخن جلوه کرده است بیان فقره مشهور شش گفتار
لیر منزل ایشان دانسته اتفاق افتاده صادیان شده در
شیر در و حضرت نشسته بعد و در میدان گرد برای چشم دانگو م
نعمان منذر کسی رسیده و نقد رسیم حیاد دانهار

زبان نیمه اگر مستقیم ترقیات فیضی خان دا اگر
نهادشان نیمه در انجا روزگار منعقد در رخت شد
در ... به از کار نیسی حرف زبان نظارت کار
شاهی سرو برومند خود لیسند با شخص نقراب
بانقود معمور [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
خواهش ... خواسته اند با نوسیده تیم طریقی و ظریف
نقش و ... را به لنگ ... چونکه ... باشند
درباب ... هر دفعه نوده صفحه ... ونسخه قلم
کمین ...

کمین و شاربن ... گفته با امید ... شدیم
تحاجون لیس ... بر همه ظاهر است بنده در
گرک ... ندیده ام ... از طبع
بارد حرارت ... نوشته اند ظاهر شرع
و اسلام منظور ... شده ... شرع را با مورد ...
رجوع ... شاید در وزرات ... ان شریعت
نگار ... طرف ... با زید در درویش
تنگ ... آ ... عليكم انتم ... یا ...
دانا ... معتمدون الحصر ... دلون ...
چوبین خانه در عرصه ... انچه ... مون ...
دنیا ... خود ... شد ... سرزنی
فرمودن معلوم ... ایشان را در ... م

تغیر قلم و خفض ... ظاهر زبان قلمک ایشان ... رقم
تغیر حالت ملازمان عالی معلوم شد اما ... از ...
[illegible]
[illegible]
ملازمان ... خانه ... ان ... خداوند ... جلیل
[illegible]
[illegible]
... کاتب ... و ... ازایجاد ... مخصوص ... نامه
اندازی ... ان ... سیاه گوه ... تقریر ... خواب
ملازمان ... که ... نیاز ... باد ... آتش ...
باتفاق

باتفاق ... شاف خانه ... علی ازنور ...
کار ملازمان ... مشهور ... احمد ... طرازی
و باده ... ایشان ... اشتهاد ... مرض ...
مضمون ولا علی المریض حرج جواب سخنان
بدایع نگارا موقوف داشت که اگر آب و ...
فرما ... ان باده را از ... دن ... ده
مزاج را ... تجدید ... عرض ...
مجلد ... اولا لفظ ... چند ... رساله ... در
والا درج کرده اند الحق ... بزرگ را ...
حرج ... کرده اند ... الحرج ...
ان ... الا ... کان ... ایشان
معلوم ... اما معلوم شد و ... اغات ... درجه ... ت

باقیه کلمه درستی نه در فرموده بود که بکام عزیزان انبولات

فاتح [illegible]

[illegible]

نواهجون از جانب علا زمان ساقی [illegible]

دشنام و هر چه [illegible] غرض یادگارست در [illegible]

محبت

محبت [illegible] داغ [illegible]

[illegible]

[illegible] از [illegible]

ستحیله مستجد معروض داشته دیده [illegible]

دا بهجام از پیشگاه ضمیر اقدس [illegible] رقعه داده [illegible]

زیر دیده [illegible] گردیده [illegible]

رفض [illegible] خلاف [illegible] انگیز شاه

اسمعیل [illegible] از صدر اول [illegible] ظهور [illegible]

اهل اسلام در مناهج اصول [illegible]

لحوا اند بنا علی هذا المقدمه [illegible] ربانی و الهام

سبحانی حکم اشرف اقدس [illegible] عز و علا

شرف صدور یافت [illegible] از مبادی اسلام

تا هنگام ظهور شاه اسمعیل [illegible] ایشان خلفای

راشدین را خلیفه علی التحقیق دانسته اند [illegible]

دستور [illegible] را خلیفه بحق دانسته اند [illegible] رفض

تحریر

تحریر شده و خطبای کرام و نقبای عظام در روس منابر

اسامی سامی و مناقب [illegible] خلفای کرام را مذکور و

[illegible]

خلاصه الفضلا [illegible]

[illegible]

[illegible]

مولانا [illegible]

دان و مرقوم خامه لطف بیان شده [illegible]

بوده رسم اخوت و ائتلاف فیمابین محفوظ و حوزه دین
مبین را از تطرق شرک و کین محفوظ و مصون داشته‌اند
[illegible]
خلفای اربعه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
با اعلیحضرت سلطنت منزلت خاقان البرین و سلطان
البحرین

البحرین و خادم الحرمین الشریفین ثانی اسکندر ذوالقرنین
همیشه اسلام پناه و برابر سردار درگاه سلطان ممالک
روم اسلام و این مطلب را به وفق مامول پذیرای اختتام
سازیم که معتقد شده بوده باشند الهی و رب
المحصول [illegible] انجاح و وصول گشته در تتمه
در حین مطلع انجمن آرای رایات فیروزی آثار و دیو
کوکب آسمان [illegible] بد فرید الدهر که از
مجلس استحکام کار و توطین خاطر حقایق مدار
علامة العلماء مجتهد الزمانی ملا علی اکبر ملاباشی و باقی
علمای کرام که در رکاب نصرت انتساب خاطر مقدس
انوار نصرت [illegible] هر چند در مجلس صلوات اعلام
فرمودیم و همان مراتب سابق را موجب تذکره

تلف در آنها لهذا در شورای کبرای خان منیع و در
تاریخ نادری مذکور است در حضور جمهور انام و کافه
خاص و عام ایران از ملت همایون ما استدعای
قبول پادشاهی کردند به شأن تکلیف فرمودیم
و در صورتی مسئول تو منی قبول خواهد شد این
نیز از عقاید ناشسته و اقوال ناشده در زبده و ظهور
شاه رضوان الله علیهم اجمعین و مذهب آبای
همایون داوری همیون ما با انجان و الیان
اذعان و قبول که از رفض و تبرا ابراء و بولاء ایشان
تولا نمایند و برای تأسیه آنچه از علمای اخبار
و فضلای رشید در حضرت رکاب ظفر شعار و در نقد
اند در حضور آثار نصفه تحقیق و استفسار فرمودیم
بحکم

61

بحکم عرض اقدس رسانیدند که بعد از رحلت حضرت سید
المرسلین صلی الله علیه و آله و اصحابه اجمعین هریک از اهل
و عیال و اعمام و اخوال حضرت سید الانام و سایر
و تبعیت خاص و عام رخصت از ده با جمله اشرف
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
از خلفای اربعه راشدین خلافت جناب مالک
طریق وفاق و سواد از شوائب خلاف و نفاق

طالب رضای مولای حق وجویای خوشنودی مالک رقاب
مطابق بهر شید بنده که از کمین بندگان بر دوام
ذمه خود را در درگاه پادشاه حقیقی خط آمرزش شماریم
بنا برین بشریت الی الله تعالی کفاره للذنوب و خطایا
فلان نام غلام سرکار خاصه شریفه را از سلک احرار
انتظام و در زمره سلطان حرم حرمت ماوا مقام
داده تو بس نقش او را طلق العنان فرموده ایم بعد
بندگان آستان رسالت نوازند و علماء و نوکران
سمان جاه را بر دیده بحر رونسته ازمضمون
این تخفیف نورزند مقرر میدانند
عظام و حکام کرام و سادات عالیمقام و عمل و تصدیق
کرده چشم و اما ملتمس ومیمین و دراحتمال سکه حق
و بعین

و تعیین و کلاء میران و کدخدایان در سه و نه جلد
قاطبین و جمهور سکنه متوطنین ممالک محروسه شاهی
و مستطلات سایه مقصوده دولت ابد مدت ظل الهی
بکار همه بند بیغ خاقانی و عنایات از حد افزون
تا دانی امید و ار بهره مند بحضرت شاه عشیر
منور و در ماه بیضه و بیش خروج و جمعی از عوام
کالانعام را با خود متفق ساخته بغرض نفسانی
و دیانت دینی در میان اهل اسلام قلع زیاده
و در جستن منصوبه بیاض و نقض کذاشته و باین سلسله
احداث مخالفت عظیم بین المسلمین کرده و از نفاق
و نزاع افزوده تجدید کفره در مهد از دامان
ایشان کرده شده فروح دو دانا المسلمین معرض
تلف

ن ن شفقت دیباچه مبارکه ازین شده بنا
و حکم همایون و خلاع خورشید مقرون را آماده تمام
استقبال خلعت را پیرایه دوش اعتبار و افتخار
رازیبا رکاب افتخار ساخته موافق ضابطه عهد
محکیس ترسر در را دسته خلاع سر کنفان سلو
باشند تسلیم بدور رزار این عطیه سعادت شکرانه
تقدیم نموده و نشانه نشاط به حسب آوازه
در خاطر خاص و عام را در یخ داده و لیستد بر تربیت
بی اندازه کرده حکم و الا را در باطراف ممالک اندر
باکیان فرستاد بانند

چون میان خرسم داور
سند پرورد برکات لطف بگانه دان حضرت
خیر الخیر

الشبر محبه الصلوات الله الملک الاکبر در بن شده سرو
بخ سلاطین را رتبه بیکر و بندگان را رتبه سلطانی
و خورده و بزرگ جهان را داغ عبیده مملوکا لا یقدر
علی شئ نقش جانه عموم صحابه حلقه غلامی
این درگاه را در زمره کمترین جان ساخته اند دکاه
عنایات لطف شده که آن نقش سلطه که اوج
و مضمون حدیث صدق مشمون من اعتق مؤمنا اعتق الله
العزیز الی کل عضو عضوا من النار را از عتاق
بندگان موجب تکفیر گناه و ذنوب و معاصی
و رفع عقد رقبت از رقبات بنده عاد ساخته
رستگاری یوم نوحد النفس با ذنوب حاضر شده
نه بر یزید منه حصن خداد لازم و بنوده فرما نیم

حضرت داری خواجه محمد فلان
کتابت وارده سلطنت تبریز

بعد عطف سکران و توجهات بی پایان خاطر عاطر
غرا حصافی ... بداند که از ایالی خلع و تفویض در
سلطنت و جهانبانی مصداق توتی الملک من تشاء و
تنزع الملک ممن تشاء به درد و قبول تغیرات آن
ازان منوط و تغیر و تبدیل شغل جلیل پادشاهی
منعاد و مصدوقه تعز من تشاء و تذل من تشاء و
حکمت اندیشی شاهنشاه لم یزل مربوط است بنابر
در این اوان سعادت نشان که مقتضای تلک
الایام نداولها بین الناس مصحف سحر کار گذاران
عالم تقدیر از دست ... سلطنت و حکمرانی
...

و غیبه از زدن ... در اینصورت از انطاقیه
کم فرصت که کریمه فاذا جاء الخوف رایتهم ینظرون
الیک تدور اعینهم کالذی یغشی علیه من الموت
فاذا ذهب الخوف سلقوکم بالسنة حداد اشحة علی
الخیر مصداق حال ایشان است مجملا این ارکان
از حیثیت ... در طبع غیور ... چون ...
مغایر رضای جناب سنیه و مخالف مصلحت ... آمده
... بنفی نمودیم
چون ... شوق ... ملازمت حضرت
امیر مومنان و مولای متقیان غالب کل غالب علی بن
ابیطالب علیه السلام گریبان گیر دل ...
الخلاص ...
ان شاء الله

بذات اقدس اعلیحضرت گردون ... عهد
فیروز بخت ... مظهر ... الحکم ...
مظهر آیات ... لکنه شخص مقدسش
در کودکی چون طفل ... و دیده ...
... باشند ...
جهانداری و مملکت پروری ... نظام ملک و ملت
را باعث کشور دین و دولت را وارث شاه
عباس ثانی ...
... پذیرفته ...
...
جهانداری زینت گرفته جلوه ...
...

ان شاء الله تعالی بعد از ...
...
... علیه الالف التحیة ...
...
... بدون ...
عازم کعبه مقصود خواهیم شد ...
... ولا تقولن لشیء انی فاعل ذلک غدا
الا ان یشاء الله حافظ اگر قدم ...
...
...
خارج ...
...

استماع کرده وجه دولت آن عفو عند القدرت

انطاکیه را الان دیگر چیدن از قسطنطنیه تا تبریزان

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وقت چنانچه قرار یافته ممالک واقعه در ایران

سمت رجوع از پس بر دو [illegible] طرف فتوحات تعلق

باعظمت دولت ترکیه و تعیین شده با توجه از حسینه و حلب آمده

و آن را کامل دو دان لیمیه تبریز هراتی خاصه امور که از طرفین

محتاج به ابلاغ باشد بر وجه ضیع بیکدیگر اعلام نقد نمایند

موافق مرام و شیوه خیر اندیش دولتین باشد

بهتر بیعت و صلح دوام یافته هم کشور ایران از نهب

اندازد سپاه و غور روشن مصون و هم سپه راه

نجات فراریان اطاعت خدلان مصون خواهد

گشته کلانتران ولایت

و اعیان ممالک محروسه عراق به توقیف

موفق و توجهات خاطر عاطر مستوفی قید انتظام

در انجام برکات شایان ایزد دادرس

فلک ای هلال آسای دولا در تسخیر شهرها خاتمت

داشته ترک الحق انصاف در نظر با حکم نقش بر آب و موج

سراب دارد زیرا که مقصد استخلاص امرای ایران

بود و طلب آن نمود ضمن آن از جهت اسلام در صحت صلح

مندرج ساخته اند و جهت شاهنشه کان

که نیابت کنند بعد ترتیب رتبه برتری بعبدی و قتدار

باشد ایم برای همین است منقضی ملکم را ع و ملکم

مسئول خیر رعیت بار ضعیفان منحصر شرح نفس

از سر سلطنت رفع و مادة [illegible] در نزاع جنگ

دفع نمایند امکنه قلعه عقلت به در دل زده

تا بع رای و شمشیر رضا جویی خاطر خصم شکن هستیم

بحول الله و قوته امروز روز اشکال تیره نکوست

اقبال خسروی جهره و حقیقه بد خواهان قوی

ماه نو و موکب نصرت بر اشیع و ظفر هر روز

و جبین شان قاطع سر شش را فرقش عنبر و جهر دنیا زدی

با تیر و سر تخت غرور نهاده در کشاکش قلاع و بلاد دیگر

در سر او ان تخت گشتن لعو طلب قادر منان افغان

ابدال هرات که از دوم شهر غازیان غضنفر فرو قضا

از دور در کاسه جهر بسته فره زرتشت قصوره

قرار ولی و معبدان و طوع نعمتی حصون شمشیر در

قلعه جات نعمت و شوارع بغداد و قند فته قلوبهم

از غیب گونه احوال تبدل و تغییر و زر نرو از زوالها

شدیداً ارکان صبر و قرار شان نیز زوال یافته

از شدت جوع بجان و از زخم سیف و سنان

باران آمده تا بیش بهتر دانی الحکم الله الکبیر

خواهد شد لیکن در این که از کثرت جنود ظاهره دا ...
جیوش بعد و ... با بهره ... فتح ...
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ستانا خون ریز ... تعاقب ... کرده ...
جلادت ... نشناخته

نشناخته بار یکه از ... طبع ... طرفین ...
اقدام ... بنیاد دولت عظمی اساس
... خالق توانا
و منطوقه الله ... این نیاز ...
درگاه اله ... مخصوص ... افواج ...
... کشته ...
... دلاوری ...
و ... الفت ...
و ... این ... عظم الشان
رسم ... دیاری ... گرو ... کرده ...
الهیه ... غنیمه ... و ...
... کورکانه ... درگاه ...

از عجب گونه احوال تبدل ...
ارکان ... پذیرفته ...
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و با او فوج ... دستگاه ...
معرکه ... زیاده ... هزار ... کرده
نابکی

نابکنه ... هلاک ... واقعه ... اللطایفه
... العنکبوت
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
گرفتار ... منقرض ...
ساخته ... ممالک ... پرداخته

شیوه و اقبح المکافات المجازات المسائت ... الله
در مقام بغی و طغیان در اراده انهدام ... [illegible]
[illegible]
عالم ... افروز ... حقیقت ... [illegible]
[illegible]

زادیره

بادیره قراک غایان ... [illegible]
شادی ... [illegible]
[illegible]
عرا کشته حسینی ... [illegible] تقویم

حسن العفو عند القدرة ... زبان ... [illegible]
گشته روانه دیار ... [illegible]
تمامی ممالک ... ایران ... [illegible]
[illegible]
شیر گیر و سطوت دلیران ... [illegible]
بر کف گرفته از جان ... یافته بودند

جاه سلطنت ... نظام ... شوکت
حشمة والجلالة والاقبال ... [illegible]
[illegible]
نیز ده هزار ... در قید اسار ... [illegible]
اندند در راه ... درباره ... [illegible]

با مرقع کاری جیب و دامان جان و جنان تنحون
نفزاید بهجت و کامگاری کرده سیادت و نجابت پناه
میرزا محمد محسن بهاری نجیب بود بهتیه رسوم مواخات از این
طرف نیز اشرف امور دولت که در این جانب نجیبه
و بهتیه رسوم تحفه خلوص و اتحاد که از موقف احسان
واقع شود معروف داشت و بین الدولتین العلیتین
جداید و مغایرت منظور نخواهد رسم یاد بود
سیادت پناه مزبور به تحویلدار کریم ملک و تو
کنجوانف جواهر خانه همایون موجب فرد مهور علیحده
علاوه هدایای مرسوله مرسل گردید تا غنت زینت
او دوده زینت افزای سپهر سیادت و قاتی ایامی
دایم مختر زن گجر انو را بات سلطنت و جهان
داری

داری تا قیام شمت و شمت قیام ابد با دملان
برلوح مواخات مسبک انه
و سکه آنرا ارسال محبت ارباب آشتیه لعل
لب با انجمن و رضی طبع لعل که زین چون
حمد و ثنا ان در بحار تعدد زر داله هر گاه مقرر
که ده حوض صندل سرخ و سفید مقرری متعهد به آن
نموده در تکلف توقف است اران با دعو نه
لب انو با خمار مطلب مصدع الحضرت گردید
در عالم زدلو معذر در خواهد بود تا فلان
مجانست و یالت و
شوکت پناه سفارت و حشمت و جلالت دستگاه
واقف رموز ادب دانا ناظم امور بارگاه آسمانی

جواهر نضید اوج طیبه تو بتر ون و لالی زاهره کیمات
ز ایک مشحون آمیز و زیر مخزن وداد تحفه اتحاد
بجانب نجیبه صوب جنب حضرت ملک زینت ذره
التاج الکلی سلطنت و تاجداری و تو لو انوار
دریای عظمت و کامگاری فروزان گوهر درج حشمت و
جهانبانی نقاوه خاندان ارسخ ایشان کورکانی
برادر و الاگهر و جلیل گوهر تحف و نسخه
برلوح معارف مسبک انه و حضرت نوشته خواهی خیر
خلق جگر در آستان حضرت او خیر باشد
گوهر گرانبهای مقصود و عبارت از مکاتب واله
برضای حالات حضرت سلطنت از خوبی انجام
محبت یکبار رابره ورود و بود رستان خانه خاطر

شمول انوار نشات تلبیه دارد سواد کبیر الفواید ابرام
خسروانه بهره مند خواهند کرد بهد سنده درگاه
جهان پناه
[illegible]
خواهد بود تا ایام سلطنت و اقبال مواتی رضای
این معنی باد بفلان
۱۹

ارادت ... طوق ... زنجیر

طوع ... اند ... معاد ...

از پیش ... خدمت ... در ... عادت

انجا ... خیال ... در خاطر ...

در خاطر خطور ... نتواند ... زر

گرگان ... رقمی ... نوشته بود ...

... چه ...

... ایام ...

انولایت ... ابوالغازی ... دلعد ...

... الان هرگاه ... گرگان ...

انجا ... از حد ... اکد ...

در ... ازیران ... صولت

ایران

۶۷

ایران عموماً و ... خصوص ... خراسان

و ... گرگان ... کام

... روده ...

حیرت ... سرگردان گردیده ... زخم ...

و طعن ... شمشیر ... زده اند و از دم ...

... غ ... ظفر ... جام

جان ... گشته ... ظاهر است

والحمد ... سلاطین اطراف و خواقین ...

... ابا و اجداد این سلسله

... و چراغ دولت ...

روشن ... فروغ ... انجامد

... سلطنت ... سلالت

بأین درگاه که قبلهٔ حاجات و کعبهٔ مرادات است

الله چهرهٔ مقصود خویش را ... معاینه دیده

در رونق مدعا ... سلطنت ... تمکن گردیده

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

خان و ابوالفتح ریحان و غیره ... ولایات

خوارزم ... افتاب حوادث

دران

۶۸

دران ... نصرت ...

... اعزاز و احترام ... داغ ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

... عباد ... مخالفت ...

... وداع ... احمد

در سمع المسالک ایران بنام الطاف نواب کامیاب
سلطان [illegible]
جهان [illegible] سلاله [illegible]
و دوران [illegible]
خیر الله [illegible]
و [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و چاکران [illegible] الخاقان [illegible]
ابد و جهان [illegible]
زین

زین قصه اند و جمعی از طوایف اطراف راه در دره
معاندین شمرده [illegible] کاسه دریوزه
[illegible] ساخته [illegible]
[illegible] طاهر و علوم
و انجا [illegible]
و اکثر ان از [illegible] در دار
سلطنت [illegible]
جماعت [illegible] از یورت
[illegible] و چون [illegible]
[illegible] زبان
[illegible] گنج خرابه از گنج [illegible] شده
[illegible] او ان بار [illegible]

در [illegible] اتفاق در [illegible] جواب [illegible]
[illegible] اظهار [illegible]
لشکر [illegible] انداختند [illegible] را
در [illegible] تجربه [illegible]
که [illegible] تجربه [illegible] از کثرت [illegible]
[illegible] دلیران [illegible]
[illegible]
[illegible] قطره [illegible] دریا ذره [illegible]
عالم [illegible] جلوه [illegible] اند [illegible]
[illegible]
عالم [illegible] مضمون کریمه [illegible]
الا ان [illegible] الله [illegible]
غنیه

غنیه [illegible] باذن الله رسیده [illegible] اند
[illegible] لشکر و [illegible] موقوف
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

تعمرلکم و نقیوا الیکم السلم و یکفوا ایدیهم فخذوهم
و اقتلوهم حیث ثقفتموهم سل سیف نماید انجانب را
از فرقه ابدا الذین ینقضون عهد الله من بعد
میثاقه و یقطعون ما امر الله به ان یوصل و یفسدون
فی الارض بجز اطاعت منظور دیگر در کشیدن
سد حدید شمشیر بر روی آن جماعت بغیر از سد
راه یاجوج فساد ایشان ملحوظ نظر همت نیست لیکن ایشان
نخواهند به محض حرف رفع این مرض کرده
باز اعاده عادت قدیم نمایند در تکذیب به یدالحد
اگرچه معلوم است که اطوار ان گروه غیر از نفاق نیست
بلکه فی قلوبهم مرض طبع آن صدیق صداقت
شعار است و لقد نعلم انک یضیق صدرک بما یقولون
اما رحکم

اما رحکم و لا تحزن علیهم و لا تک فی ضیق مما یمکرون
از آن عسکر رخنه نماط راه نیست در این باب الهه
فتح و ختامت این کار غنقریب بر ذکار الطاف الهیه
عاید خواهد شد در این صورت اولیای اعاظم دولت
ایشان هم بنای رضای جانب ما را به هیچ مخالف شیوه
خود گرفته در صدد مسافرت خواهند داشت و مجمول بودوه
این کار لطایف حواله بدم شمشیر درکلبود ارواح ایشان
صید حقیقی تیغ خونریز خواهد بود و ما برامور رجوع
تقریر فرستادگان مزبور نشسته در انجمن حضور
مذکور خواهند حسب به ملذن

نامه خلق شده در جواب حضرت
جواب سلطنت پناه شوکت دستگاه عظمت انتباه

جلالت الاکتناه زبده دودمان قاآن عمده سلسله
چنگیز خان والا جایگاه قریشی بیگ سرالله
امور به بارضاء ... بر سبیل رقعه بود مصحوب
سفیر ... تقریر در حالتی دل پذیر زبور رسید
از آنچه مضمون مکنون والا ... ابیکل ...
... سلطنت ... از ابلاغ ...
... عالیه ... عاقبت ... نسبه
اباء کرام و اسلاف والا ... تحریک ...
تغییر ... لیکن بعضی امور از طرفین ...
سلف ... گشته ... گشته ...
ازان والا جایگاه اکاهی ... پرسش ...
... از طرف ... سوار ... رسید آن
با بچه

بانچه صفوی کرده ... از ... انجام ...
... که ... رفته نوشته اند
که رعایت ... خاقان ... خصوصیت ...
سلیمان مکین صفویه انار الله برهانهم الحلیه
با بارکرام ان انتقام ... رسیده است اند ...
از ... کان ... خلافت نشان ... نسبت با آن
رفته ایشان ... در ... کرکان ...
امروز ... در ... شوکت و استقلال ...
خان ... اجلال ... غرض ... خورد
بجانب خراسان بنا در ... بهانه اندازی
... زند ... قشون و سپاه ایشان را
قزاق و قراقلپاق و جماعت ترکه دیوت وغیره

و ملک الایام تداولها بین الناس مصطفی (؟) [illegible] عضار [illegible]
در سال [illegible] خلعت سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
شتاب [illegible] ناحیه جهان [illegible] بزرگ [illegible]
اقدس [illegible] نواب [illegible] الالقاب معین
[illegible]

کشته فلان و فلان در خدمت حضرتش باشد
میباید مضمون رقم مطاع را از جمع عام گوش [illegible]
در [illegible] و [illegible] ساخته وضع و
شریف را [illegible] امید [illegible]
بالطاف [illegible] باز زند
عالیجاه محمد حسین خان
بالقابه ادبا [illegible] در باب [illegible]
[illegible] ساختن [illegible] لطایفه
از [illegible] برای اصلاح بعضی مواد [illegible]
نگاشته خامه اظهار ساخته بود [illegible]
[illegible] ادع الی سبیل ربک
بالحکمة والموعظة الحسنة وجادلهم بالتی هی

حسن الطاف بقدر را باره [illegible] و [illegible]
شایع [illegible] بودیم [illegible]
انعالیجاه برای [illegible] روانه [illegible]
که [illegible] نگارشات انعالیجاه
نماید بعد [illegible] معلوم شد [illegible]
[illegible] نبوده
لیکن [illegible]
[illegible] در مقام [illegible]
انعالیجاه در صدد [illegible] و اخلاص [illegible]
بالله [illegible]
نفاق و [illegible] ظاهر و لایح است [illegible]
[illegible] لا یؤمنون
هانا

هانا لطایفه [illegible] و [illegible]
[illegible] العین [illegible]
[illegible] العنکبوت [illegible]
[illegible]
[illegible] اجتناب و اختصاص
یافته [illegible] بمقتضای
کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته لازم است که در
[illegible] حال [illegible] احوال [illegible] کوشیده
[illegible]
[illegible] والله لا یحب الفساد [illegible]
[illegible]
[illegible] فان لم

تیر بر گذشته بهدف برآمده کار گر مرآید با شاره فرب الحجر
بنیاد کوه گروه اعدا را با ب مهر رساند و نقبا بوسیدن تربت
[illegible]
دعا از طالع مستی بر افراز و دخاک شرط ه ایران
باب تیر زخشبا بر هوا خا ها ن از لوث وجو اعدا بر داد

گروه باز ن سلطان قلم ولایت و دار الخلافت الی بحر الرضا
عبد الالف التحیة والثنا اگوس خان سه غور و ز س بار ی
[illegible]
سپاه انداز لازم است چنانچه لشکریان هندل
جان در ارباب لیکن طرف مال در راه دین
نیق

اکثر لحاه مسلاد لسلام ات
العظام میرزا محمد رضا ست ولی دکلا مرد اغره جهان
[illegible]
بر سر بیز دند و بر باد سر از خوان اخسان
ایشان بجای نواله خون جگر بخوردند لهذا ابتعاد

مهین ذخیره اند و زسعادت ملک شدند ایشان نیز تقلید
قدرت و توان دست اشاعت شدند و نیز تاکهن
[illegible]
فرو واقع تیر قضا و جنه و قبه سهام بلا مسند شد
و سهام تعبیه ایشان در ظلمت شد از میرزه قبر جمع

و با انتظام دولت ابد ابدا باشد بو همت صدر [illegible]
نیمه بازو در ظفر گوید در این فلک فیروزه [illegible]
[illegible] انتخاب [illegible] الفصل [illegible]
[illegible] و الا لا [illegible]
و صیت همت [illegible] اعلا [illegible]
خان ابد الا [illegible]
[illegible]
شمعدان [illegible] ما [illegible]
[illegible]
خط [illegible]
للناس [illegible] از آن مبدا [illegible] در عالم [illegible]
فسکن قلوب اعدا [illegible] باد

راه

راه سیلاب باشد شخص را زبر قاب بند ندارد از انجا
[illegible]
حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الاعلون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ظفر [illegible] کتاب [illegible]
[illegible] الدهر القوم کتاب [illegible]

کار نزدیک [illegible] مفاتیح مخازن لطف
در زمین را [illegible] کشتی [illegible] داده بود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
نقش [illegible]

از دیدن

چون از دیدن [illegible]
لطف [illegible] افلاک فیروز
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بر موجب او افزودیم
غلامی مولانا محمد [illegible]

نسبت متوفر منسوب حضرت [illegible] درا بو [illegible]

[illegible] الی [illegible]

[illegible] بر [illegible] کارن [illegible]

[illegible] العشر العلیه [illegible]

درگاه [illegible]

[illegible] ایران [illegible]

[illegible]

[illegible] نعیم [illegible]

[illegible]

بخاطر خورشید [illegible]

[illegible] چون [illegible]

[illegible] خاقانی [illegible] بسیط زمین [illegible] پیر [illegible]

آسمان افراخته و بر دیدن [illegible] نوبت دولت سلطان

[illegible]

ارم نظم [illegible] باب [illegible] قسم [illegible] وکات

احوال شان [illegible] بر [illegible] شریف گرانمایه [illegible]

[illegible]

[illegible]

اخلاص [illegible]

از مجلس [illegible]

حضور [illegible]

فیض [illegible]

[illegible]

[illegible]

چون [illegible] اکبر [illegible] اقدس [illegible]

خاطر خورشید [illegible] مظاهر [illegible] [illegible]

[illegible]

۲۶

از [illegible] دولت [illegible] تسلیم انداخته باشد

شکرانه این موهبت عظمی و عطیه کبری [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ملک [illegible] خازن گنجینه ایجاد

[illegible] مفاتیح الغیب [illegible]

۲۵

از [illegible] کان [illegible] نشان و [illegible]

درگاه عظمت نشان [illegible] پناه [illegible] اخلاص [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] از سعادت اندوزان

[illegible] در زکابیابان فیض [illegible]

ودالا از عنایش کاهیار کامران مونه کلدزززیم وسو اصل زخار

این شوکت عظمی از نقش تحفر و فیض رسانا نسبلیه امید

[illegible]

سرافسر از وسیع هذان موجب دردجا دستور محمودیم

الحمد لله

در حصول انصرام منوط نصب و تعیین جمی نواز فرموده انوار

الحمد شرح الله صدره للاسلام [illegible]

[illegible]

دال مسند آنکه این عطیه کبری [illegible]

[illegible]

الحمد لله که از شوکت و حشمت و جلالت دستگاه عالیجاه

امیر الامراء العظام نظام الملک بالله و [illegible] و الجلاله

[illegible]

دستیر [illegible] انداز [illegible]

از ترتیب یافتگان بهار الطاف همایون درایم

راسخ العقیده که آثار [illegible] از معارک [illegible]

بود جلیل عیان و جوهر صدق [illegible]

[illegible]

سال بال باز یافت [illegible]

چون تایید خداوند لطف دستان امید [illegible]

بجانب آن محمد رضا ... امور جناب ... اسرار ...

قبض و بسط مهام ... نظام ...

[illegible]

فردوس از حساب شاهی در دور ... حسن ...

از مطلع قلب رسیدن آغاز نمود چشم ... چون ...

سحر در رحمت خاطر مخلصان را از شکفتن ... رنگها

[illegible]

سر کشان ... هر گاه ... این عطیه

عظمی ... در عالم ... بیرون ...

به تصحیح قبول و عطاف ... اندازه پادشاهی ...

مصداق انقلاب حال ...

[illegible]

حسن ... در سرا ... بستان ...

حسن ... رنگ گلدان ... از آنجا که

بجانب ... در ... این موجود

در ... سیاب ... در ...

[illegible]

جهانبان ... دولت ...

گشته ... نایات ...

۲۰

وکالت شرعی ... [illegible] ... وحفظ

[illegible]

خشم ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... بعضی ... در

[illegible]

[illegible]

... [illegible] ... ظاهر ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۲۱

بنا ... سلطنت ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

رنگ تصور اشاره بخاطر رسید مگر کیستان کم خرافه شود
تا نقصان فهمیدن خاید و یا کم ضرر نموده شود، دلالت بسیاری
[illegible]

حرف شد کشته [illegible] از سیف [illegible] ازهر
ظاهر [illegible] در دور [illegible] عشق [illegible] نام
[illegible]
از بار

از جمله مرکبات دانسته عزوالجع میرسد
بهر جا که خانه این مرکبات مضاعف نشده
[illegible]
جان دلکش [illegible] اصلاح پر دریده حقیقت

از جانب ما در رباب جنگ رو بر و ممنوع داز سماع خاطر
الهام ما از خطاب ما [illegible]
[illegible]
نقصان [illegible] رسید غلط نغم

بجهاتی و دواتهٔ به تایق مستیه بنید بدست
در خایف توجه الله از حجره مدرسه افادت از صفایان
حقایق معارف در ریاض الانس خود رفت دیج
محافل قلوب مشتاقان ضمایر خاص و عام نهد درازی
انشا رعلوم دینیه طالب حطام دنیویه باشند با تعلیم
اسلم دجبه فنون تحسین بعضی لصور مستقیم دایم
همیشه و باطن بظاهر توافق داشته باشند با فلان
حکم کلانتر کهنه ایچاه
اللهیار خان عالیجاه در شهر حکیه ارباب احمد ابراهیم خان
عرض داشته نمود و در چنین شهر الیه از بیطالی
رسیده دارد فنون اثر شکست در قضایای سماعیه نگشته
در و تنخواه شده ز جهه بر زبان قلم ادعا را زارد دیوان
تو تحفار

سابق دیوان اعلی که بمقتضای آن اراکین الملکی آن
راه استقی حشم از حقوق عنایات بیکران خاقانه
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
الحسنی از جزه جلیس پایان و در توانا ارایقون
لسابقون اولئک المقربون از دو جنات الحضائر
جنان نعیم

عیان نجد از جبای فلان رتبه وزارت دیوان
اعلی راز و وقوع این و اراشکر در سیده یم
ارتخیر [illegible]
عالیه [illegible]
[illegible]
محسن [illegible]
عنایات [illegible]
اسعد [illegible]
اخلاص [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
از ذخیره دنیا در لوح معارف آن کتاب نقد بجهد
جامع عنبر است دو از ایشان دو قضایای باب المعارف

ز بسیاری دولت فرخ که خورشید در ارباب جمیلا
تعلق مرا از طرف اشراکذارده و در لیل عالیجاه محمود دستور
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ز دریم سنده و بیع خیر است نزد کنان تسلیم
ز نوشته با نجو نگار بر عصاری خانه جدو علا در رهی میکردند

عنبر دوده جگر خوار گوهرست چنانکه نافه خونین سیماب بی‌تاب بیجان

سر دار رفته بار در مسکن نگاه ارست عرق فروش است

[illegible]

تحفه ... اصحاب ... تجرید ... ملک ... دبستان ...

چون وزیر دیوان قضا

دیدم

لالهٔ سطور ... الماس ... لعل ... یوسف کنعان

از غیرت حسن عذارش ...

[illegible]

دالملک ... اندا ...

تمهید ...

دستگاه

۲۴

دبیر کارخانه اعظم ... صفحه ... رسم طرازی

کلک تقدیر نشان ...

[illegible]

در ... لیف ...

قامت قابلیتش ...

دستگاه او عرصه ...

[illegible]

غزل ... سازی ...

مهر در میدان سپهر گرم جولان و شبرنگ مشکین لگام

نزل او زد غرور سمان شعبان توسن رضا فراهم ...

[illegible]

امید که ... بیان الطاف ... حرم دیگر ...

خواجه ... اقبال قرین طالع فیروز

معود

دخلها الالف ... تمنا ... جمال ...

رقاب ... اقبال ...

[illegible]

روزگاری ... خاکساری ابوتراب ... القاری

معود در بحث ... لازم لا بحسود ... شود

[illegible]

اگر جا کرد ... دست و اگر ...

... جان ...

گوهر ... غواص ...

[illegible]

کاین غبار خلوص نیت زلال چشمه سار صفای طویت ...

[illegible]

... نقود ... [illegible]

هم آنکه ... [illegible]

[illegible]

شهسواره چون آفتاب دارد چون ...

... [illegible]

... الدین ظاهرا و باطنا

[illegible]

[illegible]

چون ... آفتاب عالمتاب

[illegible]

طلای خورشید دست افق رسا ز شعله شمع مجلس نوره
ماه در برج شفق کرد او رعد ناله کهکشان جستن
برق کمان ابر نیسان گردش علامت تیر باران
مصرع موزون قامت شمع نقطه تیغ بر آتش
بحر تقارب قنار ربایند قطع نیت آفتاب
نیمه بر شش حرف با تقطیع کون زنجیر موزون کرده
ز رسم خ وحید مهر و ماه به سه گوشه هر او بر این اند
در ارض شرق تا مغرب صفی لازم سپهر روان تنور
آسمان لطفوار فرمان زمانه از سجلات حکمش
بر وضع و تشریف کمر است در عشرت کده عندلیب
پرورش قانون ضعیف فلک ساز و زر لعلی
انگیز صدای موسیقار بال سپهر از صعوه رنگ و ولاء
نغمی

زحف
و کف زند کاسش را چون نقش قدم با مایه جولوث
کان خشک زره را خسرو در ره مقام خشن جان
[illegible]
کم نقار ضعیف افتقار زخم بحار بر حقه اجل
چاره رقاصی زخم فرخ دبان شمشیر شش رباب
ملاذ

18

عشق و طرب ساقه به نوازش رخسار خنگ کمیت تر
[illegible]
زلف خطا پیرایه گریز است بر وقت کار عیاش
اگر طره صبا از آستانه صعوه پر کاهی ربایند باز از

17

غلاف شمشیر آید رجاه طبق مغفار جیرانه
خرامان صحرا انشاء شد چه علاج بحر علم خورشید
[illegible]
حضم انداز از تنفس سیلاب و برانه خانه زنها
با گردش طوفان گشتی نگه با چه سر غلش

بر لب جویبار و هم بپای زلال چشمه زنده سلسال

هاتف الهام با نسیم و شمیم هوای روح فزای

[illegible]

زنگار شعاع نکرده که نتایج [illegible] فواید [illegible]

هور [illegible] نتایج [illegible] ایجاب [illegible]

دستور [illegible]

جبر

در جناب ذات یگانه بیمباش را یکدل و یکزبان

توحید خوان [illegible]

[illegible]

معاز فصاحت [illegible] خامه در کف [illegible]

[illegible]

۱۱۱۶

جسد دوست [illegible] خامه [illegible]

[illegible] برهان [illegible]

[illegible]

[illegible] سایه [illegible]

[illegible] هرکدام [illegible]

طرازی [illegible] لغات [illegible]

مفتوح [illegible]

[illegible]

شاداب [illegible] احوال [illegible] قطرات

گلاب صلوات [illegible]

[illegible]

[illegible]

زمین ذنبیتش از رجه دماه قطب تبار عصر عنکبوت

دیم دلش سپهر فته و ذرش حافظه و مدبر ... در نظر تقویم

[illegible]

مبتدعه داشته تسامح و تساهل را جایز نشمارند

سبحانک لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی

نفسک

دخطیب طلیق اللسان زبان ... صاحب بیان

از سر ... [illegible]

[illegible]

السموات والارض است کوکب ... [illegible]

فلک ... [illegible]

۱۲

نقش ... کثیر ... [illegible]

[illegible]

دجهات ... روح الامین ... [illegible]

[illegible]

۱۱

صفحه ... مقدس ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

جهان شاه [illegible]

العین [illegible]

[illegible]

خواص و عوام [illegible]

[illegible]

خلد برین سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین [illegible]

در خدمت [illegible]

[illegible]

الذی اورثنا الارض نتبوأ من الجنة حیث نشاء

فنعم اجر العاملین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

قوم اتخذوا هذا القرآن مهجورا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ان آستان [illegible]

[illegible]

چراغ [illegible] عقاب [illegible]

[illegible]

7

هوران [illegible]

[illegible]

والعربیة والالغوزیة والادبیة [illegible]

[illegible]

الحمد لله الذی [illegible] الکتاب و جعل الشمس ضیاء و القمر

نورا والصلوات علی اصحاب الکتاب [illegible] الذی

خلق نوره

8

خلق نوره و لم یکن شیئا مذکورا والطاعة مکتوبة علی الانام

و کان ذلک فی الکتاب مذکورا و مسطورا افاض الله علیه

[illegible]

محذورا [illegible] فی حفظ الکتب

تحفة الخزانه و هدایة الائمه سید ... و ...

ازکانا ... دام ... محیط و ... [illegible]

[illegible]

احکام شرایع اسلام ... کتاب ... بر ...

ازنار

ارنار جحیم است مظهر خلقش مستوجب حرمان ... روح و ریحان

و ... تعلیم ... ترابه ... علم و کامل ... جلیل

[illegible]

... و عن ... الحسنین علی علیه السلام

و اولاد ... آن حضرت شموع خاندان

خیرالبشراند و کتاب ... را ... حاوی ... جامع

آثار رحمت ... و ... رسالت ... و

مستوفان بحر گناه را سفینه النجات شده ... کشتگان

شهور و شهور ... ز بحر ... زبان در عبادت

... بقا باشد ذات کامل الصفات این

انتخاب دیوان ... نقش مجموعه ... ام ... رب

العباد گلگونه ... عذار ...

زیباترین ... گلگون ... غازه ... حضرت

دلارای ... بهترین صورت ... حضرت

ذوالجلال است ... هفت آسمان در ... نیت

هر هفت که از ماه ... طره طلا ...

در ... بان در خلوت سرای ... ملکوت

در پرده ... تهرا ... کوکب ... نقره باشد

در ... اطلس ...

... ... صنع جمال اوست

...

۵

۶

وساحت صحرا آرا چمن دامن گلچین برکمرشته هر نقش از بهره
بانگ دهان ما هرویان عقد جواهر بانو بسته از رنگ
دایره نو نقش هاله از ماه نو ناخن حسرت بر دل شکسته دو داو
دلکشش در اوراق گلگون ژاله است و بر ورق لاله
و با جمه رشته ور دلکش بازار بیخودی در پای سرو افتاده
ز غلط لفظم داده شید شب و سر بگریبان غنچه کشیده
و با شوخ غمزه ادا که در هر حور باشند رنگ ارسیده
منوش از رهای چشم عاشق نظر باز لب و از زخم منوتی
ها رای گریه غنچه باد بر تعیش نور و شوخ چشم بها باج
از سربه سلیمان رنجه لام لعلش احمد صفحه رد لولو
لالاست و با خلوت سرای خوب ساغر دی منید باد
پای هنر بالش زاده ام است دریحر نظم و نثر لالاتوام
هرنقش

هر نقش خون ارباب وفا در سخن حقیقت الا است هر دو شعر
در دشت بیاض صفحه جنید غزلا بر خط و خال مش معالی الفنون ر
طلیعه مهر انور سفید روغ و با وصف صفات حسن معلقش
صباحت صبح صادق نار عاشق سیه دل غمزه و مهر شعر
نازکش از حسن اداده دلبری جمیعی سیمانه است و شیوه دلبری
رایقت ادا غمزه در وصف همین لیس و حضرت والا
منزلت شاه و نسب سفینه افروزش و منتخب مجموعه فعاش
و مینش شیرازه سنید اوراق الهیت و فهرد دانی
دیباچه طراز کتاب دولت و جهانبانی شاهزاده
انسلطه هر سیده بر در سر پنجه بدایع نگار تیز بین لغی
گوی خامه اند هور سید چشش همین کافی و حسنی عالیجناب لطف التفات
انجام ان بر دیده امید رحمت الله قصاید و بهور دغزلیات

برات سحر قلوب سحارین کف هان بر دیده حرف حاضر نیه
حیات بر جسته جمیع نیازان شیرین حکمت دار ز جاشنی
خاکش طوطیان شکرخای شیرین کام و سبوی بیطار او
سخن خوش ن غنچه انه نا تمام اگر از حسرت دل آتش دبر
دلبران ابدال و از لف سنبل کشیده رو هست آنکه ازد
هوای زلال مهر بخش ذره کاینات از برت سکر دند
نزاکت و در آن دل با آتش روح ارباب رای
خاور ای شکر لیش چون زلف زیبای نازنینان
مسرت رار بی غنچه و دغدغه نمیشد در فردوس سخن
رنگ هیده دار در آتشین شیرین شمایلش شور و شیرین درد
شکر لبان بدید آرد حسرت چشم غزالان بیلی در صد
و از برکت صفای طاسش در روس ضمیری صفا و ضیا
جهان

جهان از ز اضافه طرب طراز نکهه و طاوی فرخنده محمود در
محبوبی و حسن خلوت نظر را سطور است غنچه باد نه
سر ریانی عیش اگر چشم آهوان خطا هم چشم تا یه عیش
خطاست و چون از ظلمت سیاهی بجوی سطر روان
کعبه اگر عین الحیوانش خوانند روست و غبن غالیه فاش
شوخ غنچه دهانی در حالی که چشم از غمزه نغیر دکان غنچه
نه شاهد هر جا و از دهن خط کاری در دامن باغ با غیرم
آغوش گشته از غیرت شفا بی و صفا شر نافه آهوان
ختن بر خویش پیچیده و از فیض جهانی قدرش کالا فی
مشهور آفاق گردیده در وصف کافش همی کافه
و دلبر کشی است خنجر بکف و کاکل شکین سید شر
انداخته هور تعریف لالاش همین بس و گلچین مو به مو

۱

بسم الله الرحمن الرحیم

حبذا این بیاض دلارا که مدروق زرین بر درکشیده از جلد
نگارین شبهه پر نقش و نگار گشوده و طاوس زیبا
خط و خال ... صفحه گشاده از اوراق رنگین

غیر مونس نسخه محبوبه لعبت در ... شیرازه ... بند
اوراق دلهای پریشان ... محفظ دلبری ...
... نقش خط ... شد اگر ...
... نقش نگار ... ورق طلا ... آب شود

داکر

۲

واگر از جدول سوان بخشش رقم زنند چشمهٔ حیوان
از عرق خجلت ... و بیاض کمان خوبان از ... صفای
صفحاتش ... افروخته ... لطف حوران
... اوراق الطاف ... بر آن
... صبح صادق بهار از رنگ ...
شیر ... در عروق ... افسرده ...
دیده حور العین ... نقطه موهوم دهان
خوبان ... محبوب ... امتیاز
بر سر ... حرف ... مجمله
... صفحه عالم ...
... بر ... نشان
... نقش ... خانه ... نگار

1104.